

[تقریظ : علم روح و علم تربیت]

بقلم دیپلمه اعلم شاهزاده امان الله میرزا
رئیس ارکان حرب کل قشون ایران

دانشمند محترم آقای نوبخت

دو جلد کتاب : علم طبایع و علم تربیت را با کمال دقت مطالعه کردم . با اینکه موضوع آنها از مشکل ترین مباحث معرفت میباشد معهذا مانند سایر آثار قلمی جنابعالی باندازهٔ ساده و سهل الفهم انشاء گردیده که درك مطالب آنها برای همه کس بدون اشکال میسر است و چون این قبیل تألیفات مفیده به ندرت در جامعه ما دیده شده است باید حقیقةً این دو کتاب نفیس را بمنزله (ارمغان بدیعی) تلقی - و توفیق ادامه این گونه خدمات گرانبها را برای نویسنده فاضل آن خواستار شد

رئیس ارکان حرب کل قشون

(سرتیپ امان الله)

فهرست کتاب چهارم (منطق)

تصحیح بعضي از غلط های این کتاب

صفحه	درست	نادرست
٦	واقع	وقع
۸	Biologi	Biolosi
۱۲	کانیکور پاس ذکر نشده جز در فلسفه،	ذکر نشده
۱۳	ایساکوژي ۰ الفاظ و کلیات	ایساکوژی کلیات
۱٦	است ، نیست	هست ، نیست
۱۸	هر - یا تمام	هر — یا نما
٤۳	[۱] قاعد بداهت	«۱» قاعده بدایت
۷۷	Surety بمعني که لتی مینامند	Surety می نامند
۱۰۵	Hypothetical	Hygothetical
۱۱۳	۲ ماهیت انسان - ماهیت حیوان جزء سطر فوق است و بطور غلط عنوان واقع شده است	
۱۱۳	ایساکوژي مبحث الفاظ و کلیات	ایساکوژي
۱۲۸	Cennection	Connotation
۱۳۰	Categoremes نامند	Categorjes نامند
۱۳۰	و احیاناً Categories بجاي مقولات نامند	(از قلم افتاده)
۱۳۷	johnlocke	jcmlccke

غلط های دیگری نیز در این کتاب بواسطه غفلت مطبعه واقع شده است که تصحیح تمام انها در اینجا ممکن نیست و در مجلد آخر این دوره تمام اغلاط این هشت کتاب تصحیح خواهد شد

صفحه (۱۲۹) نیز اشتباها صفحه (۱۳) نوشته شده و تا آخر بهمان ترتیب پیش رفته لذا صفحه (۱۲۹) که در کتاب نیست مطالب صفحه از این نیفتاده بلکه در عدد اشتباه شده است

کتاب (٤)

فلسفه

قانون فکر

منطق

قسم چهارم

از ۸ قسم فلسفه:

علم تربیت . علم روح . علم قوای عاقله

[علم قانون فکر «منطق»] . علم تشریح .

علم وظائف اعضاء . علم صحت . علم سیما

تألیف

نوبخت

صاحب روز نامه بهارستان

مطبعه باقرزاده

مقدمهٔ مؤلف

منطق یا قانون فکر

این است کتاب چهارم از یك دوره فلسفه که با عباراتی خیلي ساده و آسان و قابل فهم تألیف و تصنیف شده است

از حسن ترتیب و قانون تقسیمات منطقي این کتاب بخوبي واضح است که با جدید ترین اسلوب مبتکري که هیچ سابقه ندارد تدوین گردیده

مسرور و خوشوقتم که کمك مهمی به انتظامات فکر و تربیت عقل هموطنان خود نموده و شادمانم که در تألیف یك دورهٔ فلسفه جدید با ابتکار تصنیف و تدوین گوی سبقت بر سایرین ربوده ام

و پس از مطالعهٔ این کتاب معلوم خواهد شد که کاملا سعی شده است خیلی آسان و قابل فهم و جامع باشد بطوري که هم حاوی منطق ارسطو و هم منطق جدید و هم دارای افکار و تقسیمات مبتکري است که فهم این علم را با نهایت سختي که دارد کاملا آسان کرده است

برای هر کس که میخواهد فکر او از خطا محفوظ باشد و مخصوصا براي سیاست مداران و نویسندگان (در ارائه برهان) و وکلای پارلمان (براي وضع قانون) ومعلمین وصاحب منصبان نظام (براي تربیت وانتظام). دانستن این علم نهایت لزوم را خواهد داشت

﴿ نو بخت ﴾

علم قانون فکر (۱)

علم تنظیم فکر، علم ترتیب، علم نظام، علم برهان
علم حقیقت، علم منطق، علم آلت، علم عقل
علم فکر، علم تعلیمي، علم عملي، علم ذهنی

﴿ علم تنظیم فکر ﴾ که معروف به «منطق» است: عبارت از مباحثي است که به وسیله آن فکر صحیح از فکر باطل شناخته میگردد و به واسطه قواعد آن از معلومات اولیه «بدیهیات» به معلومات فکری «نظریات» پي برده میشود — و در واقع منطق عبارت است از «قانون فکر»

بنا بر این بواسطهٔ این علم عقل انسان از خطای فکری محفوظ خواهد ماند

۱ این علم را منطق میگویند؟ برای آنکه نطق باطنی «ذهن» را از خطا محفوظ میدارد

۲ تنظیم فکر میگویند؟ برای آنکه فکر را در تحت یك قاعده و قانونی براي کسب نظریات «نامعلوم» سوق میدهد

۳ و ٤ نظام و ترتیب میگویند؟ برای آنکه دارای قوانین منظم و معیني است که بوسیلهٔ آن مجهولات معلوم میگردد

(۱) Logique (علم منطق)

٥ علم برهان میگویند ؟ برای آنکه بوسیلهٔ دلیل وقوانین قیاس — نظریات طرف اطمینان عقل واقع میشود

٦ علم عقل میگویند ؟ برای اینکه مخصوص هدایت عقل و روح است

٧ علم فکر میگویند ؟ برای آنکه محتاج به تصور و تصدیق است

٨ علم تعلیمي میگویند ؟ برای آنکه کسب نظریات و افکار صحیح را به انسان می آموزد « این اسمي است که ارسطو منطق را بدان موسوم داشته است

٩ علم عملي میگویند ؟ برای آنکه قواعد و قوانین آن را بایستی کسب نمایند

١٠ علم ذهنی میگویند ؟ [مراجعه به (١) علم منطق می گویند ؟]

١١ علم حقیقت میگویند ؟ برای آنکه در مسائل نظری از روي تحقیق و اثبات توجه میشود

١٢ علم آلت میگویند ؟ برای آنکه منطق به منزله آلتي است برای حفظ فکر از خطا

بدیهیات – نظریات

بدیهیات : بدیهی هر چیزی است که محتاج به فکر نباشد، و میتوان آن را معلومات ابتدائی و معلومات اولیه نامید مثل [٢] دو برابر [١] است

بدیهیات را در اصطلاح فلاسفه « اولیات » و احیاناً « ضروریات » و « علم بدیهی » نیز گویند

نظریات : نظري هر چیزی است که محتاج به فکر باشد و میتوان آن را معلومات کسبی یا امور ذهني یا « امور نظری » نامید مثل فکر در حرارت آفتاب یا حرارت آتش

نظریات را (مجهولات) و (علم نظری) نیز گویند

پس : —

علم منطق ؛ انسان را بوسیله بدیهیات بهٔ نظریات آشنا مي نماید و صحت و سقم فکر را در کسب آنها نشان مي‌دهد

١ = ١ و ١ = ن

بدیهي : (معلوم بودن و عدم احتیاج بفکر در هر مسئله که فرض کنید بدیهي است مثلا [آ] تماماً عبارت است از (آ) در این جا است بداهت و همه (١) عبارت از (١) است امري است بدیهي

نظری : (مجهول بودن و احتیاج بفکر در هر مسئله که فرض کنید نظري است مثلا : بعضي از (١) عبارت است از : (ن) در این جا است نظر — و بعضی از [آ] عبارت از {ن} است امري است نظری محتاج به فکر

بطبع و به عمل ؟

میگوئیم : علم فکر، یا علم منطق، یا علم عقل انسان را از خطای فکر محفوظ میدارد یا اینکه به انسان یاد می‌دهد چه‌طور فکر کنند

اما اینجا مقصود ما این نیست که انسان تا منطق لداند!

نمی داند چطور فکر کند — پس منطق دو قسم است :—

منطق طبیعی (بطبع) و منطق صناعي (به عمل)

منطق طبیعی : فکر هر انساني قادر است از بدیهیات به نظریات پي ببرد : « از معلوم مجهول را بشناسد »

بنا بر این هر انساني دارای منطق طبیعی است

منطق صناعي ، فکر انسان محتاج است که از خطا محفوظ بماند . قواعد و قوانینی که فکر را از خطا محفوظ میدارد منطق صناعی یا منطق عملی است

منطق صناعي . علمي است که (ارسطو) برای تقویم فکر واجتناب از خطا وضع نموده است و در واقع پایه تمام علوم و فنون محسوب میشود مگر در علوم جدید که محتاج به منطق « جدید » است :—

منطق ارسطو

لوژیك و منطق ارسطو « ٥ » فن است

١	آنالتیك	(مبحث قیاس و اشکال)	قیاس
٢	آپولتیك	(سفسطه ، برهان ، جدل ، خطابه ، شعر)	صناعات
٣	کاتیکوریاس	جوهر و عرض	مقولات
٤	پاریمیناس	مبحث قضایا [سخن]	قضایا
٥	ایساگوری	(جنس نوع ، فصل ، عرض عام ، خاصه)	کلیات

ارسطو این فنون را در منطق خود بطور اجمال ایراد نموده است و در واقع واضع این مباحث خود ارسطو است و قبل از

او تنها یك منطق بوده و آن همان منطق طبیعي است —

پس موافق منطق ارسطو آنچه را که میبایستی ما بحث کنیم عبارت است از .—

[قیاس] و (قضیه) و [صناعات پنجگانه] و (مقولات ده گانه) و [کلیات پنجگانه] که همه را (مقیاس فلسفه) گویند

مقیاس فلسفه

علم منطق نسبت به فلسفه مثل آلتی است که به وسیلهٔ آن صحت و سقم آراء فلسفی وزن میشود و بنا بر این منطق « مقیاس فلسفه » است

در هر دو فلسفه قدیم و جدید منطق از (آداب) Ethics محسوب می گردد

Ethics و فلسفه

« آداب » قسمت دوم از تقسیم اول فلسفه است [بعقیده فلاسفه قدما] و قسمت چهارم فلسفه است به تقسیم جدید [به عقیده فلاسفه اخیر] ،—

تقسیم قدیم :— فلسفه بر دو قسم است (١) نظری (٢) عملي

فلسفه نظري : عبارت است از ریاضیات ، طبیعیات ، الهیات

فلسفهٔ عملی : عبارت است از (حکمت عملی : منطق ، تدبیر منزل ، علم اخلاق ، تدبیر مدن و سیاست)

– پس منطق در تقسیم قدیم جزو فلسفه عملی است (*)

تقسیم جدید؛ — فلسفه منقسم به هفت قسم است

(۱) طبیعیات Physics (۲) علم زندگی Biology (۳) ریاضیات Mathe matics (٤) شیمی Chemistry (٥) حکمت عملی Ethics

۱ – فیزیك Physics قسمت طبیعیات است که شامل بحث از ماده و صورت و حرکت و فضاء و افلاك میشود

۲ – علم زندگی – یا تحول مایه Biologi قسمت تحول ماده و تکوین و حیات موجودات و اسرار خلقت را نشان میدهد

۳ – ریاضیات Mathe matics قسمت ریاضیات از هندسه و آریتماتیك و بحث در اعداد و فروع و خواص آن ها است

٤ – شیمی Chemistry قسمت تحلیل و تجزیه و ترکیب اجسام و عناصر و خواص آنها است

٥ – آداب Ethics که عبارت است ز (حکمت عملی قدیم و حکمت الهی، ماوراء طبیعت) و منطق Logique و Psychology (علم روح) و Sociology علم اجتماع و قوانین

بنا بر این منطق موافق تقسیم جدید و قدیم هر دو از قسمت عملی و آداب Ethics است

(*) بعضی از فلاسفه قدیم منطق را از ریاضیات شمرده و ریاضیات را سه قسم تقسیم نموده اند [۱] برهان هندسی [علم هندسه و مساحت] (۲) برهان حسابی (اریتماتیك و اعداد و جبر و مقابله) {۳} برهان منطقی [علم منطق و مقولات ده گانه]

منطق جدید

منطق باکون Bacon

باکون انگلیسی فیلسوفی است که منطق قدیم را با منطق جدید ارتباط داده و پاره از قضایا را طرح ورد نموده و بعضی را مقبول شمرده بالاخره منطق را بصورت تازه تری نشان داده است بطوریکه مورد توجه اروپا گردید.

قبل از (باکون) (برنو Brunos) منطق ارسطو را شدیدا مورد حمله قرار داده و چندین کتاب در منطق (موافق نظریات خود) نوشته است که مخالف منطق ارسطو است

(ارموس) – نیز کتابی در منطق (قسمت جدل) تالیف کرده و در آخر ان برضد قواعد ارسطو دلائلی ایراد نموده است

[منطق جدید] منطق (کلاسیکی) حالیه است که باکون انرا بصورت اعتبار و توجه در آورده و بعبارة اخری اروپائیها از روی منطق ارسطو پس از جرح و تعدیل پاره قسمتها – منطقی ساخته اند که در مدارس خود تدریس مینمایند:

(منطق جدید) شامل بعضی از قسمتهای قیاس (یقینیات) و پاره از قسمتهای (قضایا) و قسمت برهان و جدل وجوهر و عرض است ونیز منطق در اصطلاح جدید علوم لغت را هم (*) شامل میشود و علت ان نزدیکی لغت است به فکر و عقل

[*] علوم لغت عبارتند از مفردات ومرکبات [صرف و نحو] و شیوانامه [معانی، بیان، بدیع] سرواد نامه (عروض و قافیه و قریض) و انشاء نامه و خطابة و تاریخ لغت

منطق باکون Bacon تا کنون معمول و برقرار است زیرا تألیفات او اکثرا برروي قواعدمتین وقضایای صحیح وتمرینات زیادی است که مطالب را بخوبی ثابت میکند و بنابراین منطق جدید ازسال (۱۶۲۰) که هنگام انتشار مؤلفات (باکون وبرولا) است شروع میشود

[گلیلوي آلمانی] نیز ارائي در فلسفه دارد که شبیه به اراه باکون انکلیسی است و همچنان بلاسیدوس اسکالیس فرانسوی و تروشیلي ایطالیائی وغیره همه فلسفه باکون را تقویت وتایید نموده اند

[مالبرانش] نیز در فلسفه عقایدي دارد که بکلی مخالف فلسفه ارسطو و فلسفه باکون است

[نیوتن انگلیسي] عقاید و نظربات او را بوسیله فلسفه خود معوق وغیر متبوع قرار داده و بعضي عقیده نیوتن را اتخاذ نمودند

منطق یونان و منطق عرب ومنطق فرنگي

منطق یونان را فرنگیها دو نوبت ترجمه نموده ‌اند «۱» از اصل عربي که عبدالله مقفع فیلسوف ایراني بعربی ترجمه کرده بود وبعد عین منطق ارسطو را ازیوناني تزبانهاي مختلف اروپائي ترجمه نمودند تا انکه بصورت حالیه رسیده است

انچه از بیانات فلاسفه اروپائی استنباط میشود ان است که یك قسمت از منطق عربی عبارت است از تخیلات و افکار (مقفع) ایرانی باسایر فلاسفه اسلام که مبادرت بترجمه منطق یونانی نموده اند زیرا عدم اشنائی کامل به زبان یونانی ایجاب کرده است که

قسمت مهم منطق را موافق نظریات خود [ولی منسوب به ارسطو] اظهار نمایند

این نظریه در غالب مباحث [ابن سینا شیخ الرئیس] مشهود است و اغلب نظریات خودرا براي اینکه نفوذ پیدا نموده واطاعت و تبعیت نمایند به (ارسطو) نسبت داده است زیرا درقدیم همه معتقد بودند که یك نظریه فلسفی نبایستی عمومیت داشته باشد بلکه صحیح و متبع همانهائی است که ارسطو و افلاطون گفته اند و از همین جاست که «ابن سینا» میگوید : (افلاك عبارت هستند از اجسام موافق عقیده ارسطو و می توان گفت یك خطوط موهومی هستندو اگر خطوط موهوم باشند جسم نیستند چون ارسطو گفته است افلاك عبارتند از اجسام این نظریه را نمی توان یقین کرد)

در صورتیکه همین نظریه ابن سینا را (خطوط موهوم) فلسفه جدید ثابت ومبرهن داشته است

و بهرحال هم منطق عرب وهم منطق یونان مورد تعرض و انتقاد است زیرا اکثر قضایاي ان فاسد است وبنابراین نمی‌توان قیاس را بران مبتنی داشت

مثلا درمنطق {ارسطو} قضایای شرطي وقضایاي حدسی وقضایای مشهور وقضایای متواتر مورد توجه است وبرعکس درمنطق جدید مورد انتقاد میباشد

این کتاب منطق یونان و منطق عرب و منطق فرنگی را تماماً حاوی است

و در عین حال یك منطق جدیدي است که مورد اعتماد خواهد بود زیرا قضایا و مباحثي را که فلاسفه اخیر اروپا قابل اعتبار ندانسته اند با قید انتقاد و عدم اعتبار ذکر نموده و آراء فلاسفه اروپا نیز ایراد گردیده است (*)

(*) ایراد منطق قدیم در این کتاب بواسطه آن است که ایرانی هنوز آشنا بهمان منطق قدیم میباشد واز منطق جدید بکلي بی اطلاع است

تقسیمات

مباحث منطقی را بچندین قسم میتوان تقسیم نمود

[١] تقسیم ارسطو : قسم (١) انالتیك (٢) (اپولتیك) (٣) کاتیکوریاس «٤» پاریمینیاس (٥) ایساگوژی

[٢] تقسیم منطق عرب (١) مباحث تصوری (کلیات خمس و قول شارح) «٢» مباحث تصدیقی (قضایا و قیاس)

[٣] تقسیم جدید (١) ایراد قضایای صحیح (٢) قیاس برهانی بر روی قضایای صحیح (٣) جدل (٤) جوهر و عرض

تقسیمهای فوق خیلی نزدیك بیکدیگر است منتها آنکه در منطق عرب [مقولات ده گانه] [کاتیکوریاس] ذکر نشده و درمنطق جدید جز مختصری ایراد نگردیده است آنهم باشکل و طرزی دیگرو علی ای حال بهتر این است که ما سهلترین راهی را برای سرعت فهم و انتقال خوانندگان اتخاذ نمائیم :— مقصود از تمام قسمتهای منطق یعنی آنچیزی که محتاج الیه است همان قسمت قیاس «انالتیك» است و فهم انالتیك متوقف به دانستن قضایا است پس ما اولا قضایا و بعد قیاس و سپس سایر قسمتها را بطوری که جامع میان منطق یونان و منطق عرب ومنطق اروپائی باشد ایراد مینمائیم

بنا بر این تقسیم ما بدین شکل است

مبحث «١» قضایا ـ «پاریمینیاس» قضایای قدیم موافق رای ارسطو و اراء جدید و تقسیمات مبتکر

٢ قیاس قدیم وجدید «انالتیك» قیاس قدیم وجدید و آراء فلاسفه

قدیم و جدید وتقسیمات تازه

٣ صناعات «اپولتیك» صناعات قدیم وتقسیمات تازه ومبتکر واراء جدیده

٤ کلیات «ایساگوژی» کلیات قدیم و آراء تازه و جدید

٥ مقولات و جوهر وعرض (کاتیکوریاس) : آراء قدیم و تقسیمات جدید

— اصطلاحات لازم (٭)

خبر — جمله ایست که قابل صدق و کذب باشد مثل (در پاریس مسجد است)

موجب — یا مثبت بیانی است که نسبتی یاچیزی راشایان ایجاب وقابل وقوع داند : معلم فاضل است (نادان خوار است)

منفی — یا (سالب) بیانی است که چیزی یا نسبتی را غیر قابل وقوع معرفی کند : درایران مدرسه نیست . بی علم عزیز نیست

(نفی در نفی) — یا (ایجاب از نفی) بیانی است که غیر قابل وجودی را غیر قابل وجود معرفی کند : تحصیل نکردن میسر نیست

کلمه : عبارت است از فعل (لفظي که دلالت بر عمل کند) (رفت ، آمد)

ادات : عبارت است از حرف (لفظی که خودش تنها معنی نداشته باشد) (از ، است)

مفرد : کلمه یا اسمی است به تنها (هرمز ، پرویز — رفت ، گفت)

مرکب : چندین کلمه یا چندین اسم با یك اسم و یك ادات یا یك فعل و یك ادات است که معنی تمام ندهد : (رفتن شما و او) — و

٭ تمام این اصطلاحات مفصلا در قسمت کلیات ایراد میشود

(اگر شما بروید)

موضوع (محکوم علیه) مفهوم کلمه اول جمله خبری است (مبتدا)

محمول (محکوم به) مفهوم کلمه آخر جمله خبری است (خبر)

جمله : چندین کلمه یا اسم یا چندین کلمه و ادات یا چندین اسم و ادات است(که رویهمرفته دارای معنی تمام باشد : اگر شما رفتید من هم خواهم رفت)

(رابطه) لفظی که باعث نسبت میان دو چیز است ؛ (است) در (آدم عاقل است)

جزئی : مفهوم لفظی است که مخصوص باشد مثل پرویز . حسن . خدا داد (در منطق جدید (فردی) میگویند)

کلی : مفهوم لفظی است که عام باشد مثل حیوان ، انسان ، نبات . بعض ، همه

جنس : یك کلی است که شامل انواع میشود مثل حیوان که شامل [انسان ،اسب،میمون] خواهد شد

نوع : یك کلی است که شامل افراد میشود مثل انسان که شامل تمام افراد بشر از زید و عمر و حسن و حسین و پرویز و غیره میشود



قسمت [۱]

مبحث [۱]و۲

(۱) قضایا

که ارسطو آنرا پارمینیاس [*] نامیده است

[۱] تعریفات

مبحث قضایا مقدمه ایست برای شناختن قیاس

قضیه یا [سخن] یك جمله خبری است که محتمل است راست باشد یا دروغ اعم از اینکه موجب باشد یا منفی یا نفی در نفی :

[۱] خدا بزرك است

[۲] معلم جاهل نیست

[۳] اگر شب نباشد تاریکی نیست

– سخن بر دو قسم است [۱]قضیه موجب : [ب عبارت است از ب] (**)

[۲] قضیه منفی : [ن = ب نیست] (***)

حقیقي و شرطی

هر یك از قضایای موجب و منفي بر دو قسم اند :

[۱] قضایاي حقیقی [۲] قضایای شرطي

[*] پارمینیاس یعني قضایا [**] ایراد حروف ج و ب و ن و امثال آنها بجای موضوع و محمول برای اختصاراست و ممکن است اعداد را بکار برد و این قاعده از زمان ارسطو تا کنون برقرار مانده و در منطق جدید اروپائي نیز همین قسم است : B عبارت است از B و – n = b نیست

[***] علامت نفي عبارت است از [نه] و [نیست]

(۱) قضیه حقیقي یا [قضیه حملی]: قضیه ایست که مبتدا و مؤخران مفرد باشند :

[مدرسه خوب است] [طهران زیباست] معلم فاضل است

(۲) قضیه شرطی : قضیه ایست که مبتدا و مؤخر آن مشتمل بر چندین کلمه باشد یعنی هر یك از آنها جمله باشند :

اگر معلم درس بدهد شاگرد میفهمد . اگر این کتاب را نخوانم عالم نخواهم شد — ممکن است این کتاب خوب باشد یا بد

قضایای حقیقی

قضایاي حقیقي دارای (۳) چیزاند [۱] موضوع [مبتدا] دوم محمول [خبر] [۳] نسبت حکمي

موضوع و محمول رجوع به صفحه [۱٤]

نسبت حکمی عبارت است از حکم ارتباط میان موضوع و محمول و لفظی که این حکم را ایجاب می کند ادات است :

[هست ، نیست]　　آفتاب مرکز است

ج = د نیست [*]

احیاناً یك قضیه بدون رابطه ایراد میشود و غالباً موقعی است که محمول کلمه واقع گردد :

{ معلم رفت } . { رئیس آمد }

---

[*] (غزالي) از علماي منطق و فلسفه یك چیز دیگر بر اجزاء قضیه اضافه نموده و ان حدوث یا عدم حدوث قضیه است مثلاً می گویند افتاب طالع است : (افتاب) مفهوم موضوع و (طالع) مفهوم محمول و [است] مفهوم نسبت و وقوع طلوع نیز یکي از مفاهیم این قضیه بسیط است (رجوع به کتاب دویم : علم روح)

در این وقت این نوع قضیه را [قضیه زمانی] خوانند [ارسطو — در اینجا قضیه را بمناسبت لغت یونانی (چنانچه [ابن سینا] در [شفا] میگوید) دو قسم نموده [۱] قضیه دو حرفي [۲] قضیه سه حرفي

قضیه [دو] حرفی آن است که بدون رابطه ذکر شود [و آن در فارسی معمول نیست مگر به کسر آخر محمول مثل [معلم عالم]

قضیه ۳ حرفي آن است که با رابطه ذکر شود مثل (معلم عالم است)

— قضیه دو حرفی در فارسي متروك است و جز در السنهٔ عوام استعمال نمی شود

تقسیم قضایای حقیقی

تقسیم (۱)

قضیه حقیقي بر [۵] قسم است [۱] سخن شخصی [۲] سخن سوری [۳] سخن متروك [٤] سخن معدول [۵] سخن جهتی

سخن شخصی

سخن شخصی یا (قضیه خصوصی) عبارت است از قضیه که موضوع ان جزئی باشد

محمود هوشمند است　　محمود هوشمند نیست

ب [۲] است　　ب [۲] نیست

(۲) سخن سوری (*)

سخن سوری یا (قضیه منحصر) یاقضیه محصور] قضیه است

(*) سور : اطراف و حصار

که موضوع ان کلي باشد ولفظ «همه» یا «هر» یا «تمام» یا «بعضی» یا «برخی» یا (پاره) درموجب آن قضیه و [هیچ] وهیچیك وامثال انها در منفی ان قضیه ایراد شود وانرا [سور] گویند

بشر همه عاقل اند

همه بشر عاقل اند

هرآدمی شاعر است

آدم همه شاعر نیست

برخي از بشر دانااست

پاره از بشر دانا نیست

ب همه ج است — بعضی از ج ، ب نیست . پاره از ك (د) است

(۳) سخن متروك

سخن متروك ان است که موضوع ان کلی باشد اما لفظ همه یا هر یا بعضی یا امثال انها در ان ایراد نشود :

بشر عاقل است

آدم شاعر نیست

يك نوع از قضیه متروك است که آنرا [قضیه طبیعی] میگویند و آن قضیه متروکي است که گذشته از اینکه لفظ « همه » یا « بعض » در آن ایراد نمی شود صلاحیت آنرا نیز نداشته باشد :

آدم جنس است

بشر نوع است

در اینجا مقصود این است که آدم و بشر طبعاً جنس و نوع هستند نه افراد

این (قضیه) در واقع همان قضیه متروکه است که (ابن سینا) نیز در منطق خود اسمي از آن نبرده است

سخن معدول

سخن معدول — یا (قضیه اصلی) قضیه ایست که حرف نفی (غالباً [نا و بی] جزء موضوع یا جزء محمول آن باشد یا هم در موضوع و هم در محمول جزء محسوب شود خواه موضوع کلی باشد خواه جزئي

نادان در چاه است ⎫
بیعلم مردود است ⎭ : موضوع

دانا نایاب است ⎫
جاهل بي قدر است ⎭ : محمول

نادان نامراد است } موضوع و محمول

در این قضایا حرف (نا) و (بی) که دلیل بر نفی هستند جزء موضوع و (نا — دان) رویهمرفته يك لفظ است

قضایائی که حرف نفي جزء موضوع یا محمول آنها نباشد نسبت به (معدوله) آنها را [قضایای محصله] نامند (پس انواع قضایای حقیقی ، غیر از قضیه معدول (همه قضایاي محصله هستند)

(۵) سخن جهتي

سخن جهتی — یا (قضیه موجه) یا (قضیه مکیف) قضیه ایست که ضرورت یا دوام محمول را بطور اثبات یا نفي یا بطور اطلاق ایراد نماید و دارای يك لفظی اضافه باشد که آنرا (جهت قضیه) گویند و غالباً الفاظ [بایستي ، حتماً ، نبایستي نباید ، همیشه و ابداً ایراد میشود :-

هر معلمی فاضل است حتماً
همیشه معلم فاضل است
بایستی معلم فاضل باشد
نبایستی مدرسه کوچك باشد
نباید آدم کودن بود
معلم فاضل نیست همیشه

در اینموقع قضیه دارای یك کیفیتي است که الفاظ (همیشه حتماً ' ابداً و امثال آنها) انکیفیت را میرساند ـ الفاظ مذکور را « جهات » و هریکی را [جهت قضیه] نامند و ان کیفیت را [ماده قضیه] یا (مایه مکیفه) گویند

مثال مجموع :ـ

ب		د است	شخصی موجب {ب‌ودبرفرض اسم شخصی است}
ب		د نیست	شخصی منفی
ب	همه	د است	سوری موجب
پاره از ب		د نیست	سوری منفی
ن		د است	متروك موجب
ن		د لیست	متروك منفي
بي د		ك است	معدول موضوعی موجب
لبي د		ك نیست	معدول موضوعی منفی
د	بی	ك است	معدول محمولی موجب
د	بی	ك نیست	معدول محمولی منفي
بی د	بي	ك است	معدول موضوعی و محمولی موجب
بی د	بي	ك نیس	معدول موضوعی و محمولی منفی
همیشه ج		د است	جهتی موجب
ج	همیشه	ب نیست	جهتی منفی

تقسیم سخن سوری

قضیه سوري شکلا [٤] قسم است [١] موجب کلی [٢] موجب جزئی [٣] منفي کلی [٤] منفي جزئی

(١) موجب کلی هر قضیه سوری است که در آن لفظ (همه) و (هر) یا [تمام] استعمال شود

هر معلمي فاضل است
تمام [ج] ن است
بشر همه دانا است

(٢) موجب جزئي هر قضیه سوری است که در آن لفظ بعضی یا برخي یا امثال آنها ایراد شود :

بعضي از مردم دانا هستند
بشر پارهٔ اي فاضلند

(٣) منفي کلی هر قضیه سوری است که در آن لفظ (هیچیك) یا (هیچ چیز) یا هیچکدام یا امثال آن ها ایراد شود :

هیچیك از بشر بیحس نیستند
بشر هیچکدام ملائکه نبوده اند
هیچ چیزی از جمادات عاقل نیست

(٤) منفي جزئي ـ هرقضیه سوری است که دران الفاظ (بعضي نیست) و (نیست بعضي) و (همه نیست) یا (هر) (بضمیمه نیست) و امثال انها ایراد شود (☆☆)

(**) لفظ ﴿ هر ﴾ در ایجاب معنی « همه » می بخشد و در قضیه منفي معنی « بعض » میدهد . چنانچه وقتی میگویند « هر بشری معلم نیست » دلالت می کند که بعضی از بشر معلم است .

[برخي] از بشرمعلم نیست [معنی آن: بعضی از بشرمعلم هستند]
[نیست پارهٔ] از بشر معلم [» هیچ بشری معلم نیست]
بشر [همه] معلم { نیست } (» بعضي از بشر معلم هستند)
(هر) بشري معلم (نیست) (*) (» بعضی ازبشر معلم نیستند)

تقسیم سخن جهتي

قضیه جهتی بر دو قسم است (۱) قضیه بسیط (۲) قضیه مرکب

(۱) قضیه بسیط : هر قضیه جهتی است کـه دارای معني ایجاب یادارای معنی نفی باشد

هر معلمی فاضل است حتماً
معلم فاضل نیست همیشه

(۲) قضیه مرکب . هرقضیه جهتی است که هم دارای معني ایجاب باشد وهم دارای معني نفي :ـ یعنی ممکن باشد که نسبت وقوع یابد یا وقوع نیابد .ـ

مرغ پرنده است نه همیشه «کاهي پرنده است وکاهي نیست»
انسان فاضل است بالطبع :. «کاهی فاضل است وکاهي نیست»

تقسیم قضایاے بسیط

قضیه بسیط بر (٦) قسم است — ۱ — بسیط شرطی ب بسیط ضروری ج بسیط دائمي «د» بسیط عرفی «ه» بسیط مطلق «و» بسیط ممکن «ز» بسیط وقتي

ـ ۱ ـ بسیط شرطی

بسیط شرطی یا «مشروطه عامه» عبارت است ازقضیه بسیطي که ضرورت اثبات یانفي محمول دران دارای شرط باشد

(*) از امثال فارسی : (هر گردی گردو نیست)

بعبارة اخری هر قضیه جهتی که «جهت» آن معنی وجوب و ضرورت داشته باشد وآن ضرورت بشرط ایراد شود بسیط شرطي است وغالباً الفاظ :. هنگام ، موقع ، بشرط ، «مادام» وامثال آنها برقضیه بسیط «قضیه جهتی» اضافه میشود :. —

هر پرنده «ضرورة» بال میزند «بشرط پریدن» ﴿ ضرورت جهت قضیه» «بشرط :. شرط همان جهت »﴾

معلم وجوباً درس میدهد «مادامی» که معلم است ﴿ «وجوب» • جهت قضیه» «مادام • شرط همان جهت »﴾

هیچ پرنده «حتماً» ساکن نیست «هنکامی» که می پرد ﴿ «حتماً • جهت قضیه» هنکام • شرط همان جهت »﴾

هیچ ناطقی «حتماً» ساکت نیست «موقعی» که نطق میکند ﴿ «حتماً» • جهت قضیه» موقع . شرط همان جهت »﴾

ـ ب ـ بسیط ضروري

بسیط ضروري یا «ضروری مطلق» عبارت است از قضیه بسیطي که ضرورت اثبات یانفی محمول دران همیشه شامل بوده تاموقعی که موضوع موجود است و داراي هیچ شرطي نیست ـ (الفاظ ان وجوباً ، حتماً » وامثال انها است)

هر ادمی وجوباً نفس میزند
حتماً مرده نفس نمی زند
نبایستي آدم هیچوقت سنك محسوب باشد

ج بسیط دائمی

بسیط دائمی «دائمه مطلق» عبارت از قضیه بسیطی است که دوام اثبات یا نفی محمول را همیشه شامل باشد تا موقعي که موضوع وجود دارد [الفاظ آن همیشه و «دائماً» وابداً و امثال آنها است]

همیشه آدم نفس میزند مادامی که ادم است

دائما آدم پرنده نیست تا وقتی که آدم است

هیچ انساني دائماً خزنده نیست تا موقعی که انسان است

(د) بسیط عرفی

بسیط عرفی یا » عرفي عام » عبارت است از قضیه بسیطي که دوام اثبات یا نفي محمول را همیشه شامل شود تا بوقعي که وصف وجوددارد (*) بعبارة اخری: هر قضیه جهتی که جهت آن معني دوام داشته و آن دوام بشرط ایراد شود بسیط عرفی است و مثل بسیط شرطی غالباً دارای الفاظ [هنکام و بشرط و مادام وامثل آنها است

« دائماً » هر پرنده بال میزند بشرط پریدن

« همیشه » معلم درس میدهد مادامی که معلم است

هیچ پرنده « دائماً » ساکن نیست مادامی که می پرد

هیچ ناطقی « همیشه » ساکت نیست مادامی که نطق میکند

ه بسیط مطلق

بسیط مطلق یا « مطلق عام » عبارت است از قضیهٔ بسیطی که اثبات یا نفی محمول در آن مقید نبوده و بقیه اطلاق بناشد و بعبارة اخری ضرورت یا دوام وجود ذات یا وجود وصف درآن قیدنشود

هر آدمی نفس میزند مطلقاً

هیچ جمادی نفس نمی زند مطلقاً « ** »

« * » فرق بسیط عرفي با بسیط شرطي آن است که در بسیط شرطی ضرورت شرط است و دربسیط عرفی دوام شرط است

« ** » فرق بسیط مطلق باسیط ضروری آن است که در بسیط ضروری ضرورت همیشه شامل است و در بسیط مطلق بطور اطلاق است

ـ و ـ بسیط ممکن

بسیط ممکن یا « ممکن عام » عبارت است از قضیه بسیطی که در صورت ایجاب نفی ان ضرور نباشد ودر صورت نفي ایجاب ان وجوب نداشته باشد « وهمین است معني امکان »

هر بشري عاقل است بطور امکان ممکن است هر بشری عاقل باشد } یعني واجب نیست که حتما بشر عاقل باشد زیرا ممکن است دیوانه باشد

ممکن است هیچ بشري دیوانه نباشد ممکن است بشر دیوانه نباشد } یعنی واجب نیست که بشر دیوانه باشد زیرا ممکن است عاقل باشد

ـ ز ـ بسیط وقتي

بسیط وقتي عبارت است از قضیه بسیطی که ضرورت یادوام ان مقیدبوقت باشد وان بردوقسم است (١) وقتی معین (٢) وقتی مطلق

١ وقتی معین ان است که وقت أنرا تعیین نمایند:ـ

حتما هر افتابي در وقت حلول ماه کسوف مي کند

دائماً افتاب منکسف نمی شود در غیر از مواقع کسوف

٢ وقتي مطلق یا (منتشره) قضیه ایست که وقت انرا تعیین نمایند

هر ستاره یك وقتي حتماً خسوف می کند ـ

هیچ ستاره حتماً در یك وقتی منخسف نیست

تقسیم قضایاے مرکب

(مراجعه به صفحه «٢٢» قضیه جهتي دو قسم است (١) بسیط که انواع ان ذکرشد و (٢) مرکب که تعریف ان ایراد گردید)

قضیه مرکب نیز بر «٦» قسم است ـ ١ ـ مرکب شرطي ـ ب ـ مرکب عرفی ـ ج ـ مطلق و ممکن ـ د ـ مرکب مطلق

— ه — مرکب وقتي — و — مرکب ممکن

— ا — مرکب شرطي

مرکب شرطي یا (مشروطه عامه) قضیه است که مرکب از قضیه بسیط شرطي و قید [نه همیشه] باشد که در واقع معني بسیط مطلق منفی است :

هر پرنده ضرورةً بال مي زند بشرط پریدن نه همیشه

قضیه فوق مرکب است از قضیه بسیط شرطي موجب (هر پرنده ضرورة بال میزند بشرط پریدن) واز معني قضیه بسیط مطلق منفي (نه همیشه) (*)

— ب — مرکب عرفی

مرکب عرفی یا (عرفی خاص) عبارت است أز قضیه که مرکب از بسیط عرفی و قید [نه همیشه] باشد (که در واقع معني بسیط مطلق است

هر پرنده بال میزند مادامي که می پرد نه همیشه.

قضیه فوق مرکب است از قضیه بسیط عرفي (هر پرنده بال میزند مادامی که می‌پرد) واز قضیه بسیط مطلق منفي (که معني نه همیشه است)

— ج — مطلق ممکن

مطلق ممکن یا [وجودی غیر ضروری] قضیه ایست که مرکب از بسیط مطلق و قید (بطور امکان) باشد « که معنی بسیط ممکن است » :—

(هر آدمی نفس مي زند مطلقاً بطور امکان)

---

[*] لفظ (نه همیشه) در آخر بسیط شرطي معني بسیط مطلق می شود که دوام وجود وصف در آن قید نمی شود یعني دائماً نیست که شرط باشد و آن معني (نه همیشه) است

قضیه فوق مرکب است از بسیط مطلق [هر آدمی نفس می زند مطلقاً] و از معنی بسیط ممکن : [بطور امکان]

— د — مرکب مطلق

مرکب مطلق یا [وجودي غیر دائمي] قضیه ایست مرکبّ از دو قضیه بسیط مطلق که یکی موجب باشد و دیکری منفي

هر آدمی نفس میزند مطلقا نه همیشه

قضیه فوق مرکب است از دو قضیه بسیط مطلق [۱] هر آدمي نفس میزند مطلقاً [۲] نه همیشه: (که منفی قسمت اول است)

— ه — مرکب وقتي

مرکب وقتی قضیه ایست که مرکب باشد از بسیط وقتی خواه وقتی مطلق وخواه وقتی معین باقید (نه همیشه) که معنی بسیط مطلق منفی است

هر آفتابي در وقت حلول ماه کسوف مي کند نه همیشه

قضیه فوق مرکب است ازبسیط وقتي (وقتی معین): (هر آفتابی در وقت حلول ماه کسوف میکند (واز معنی بسیط مطلق: (نه همیشه)

هر ستاره یك وقتی حتماً خسوف می کند نه همیشه

قضیه فوق مرکب است از بسیط وقتي (وقتی مطلق) و از معنی بسیط مطلق

— و — مرکب ممکن

مرکب ممکن یا (ممکن خاص) قضیه ایست که مرکب از دو قضیه بسیط ممکن باشد: یکی موجب و دیگری منفی

هر بشري عاقل است بطور امکان نه همیشه (بامکان خاص)

قضیه فوق مرکب است از دو قضیه بسیط ممکن (۱) (هر بشری عاقل است بطور امکان) (۲) نه همیشه (یعني با امکان مخصوص)

قضایاي شرطی (*)

(قضایای شرطی رجوع به صفحه « ۱۵ و ۱۶ » (*)

قضایای شرطي مرکب از دو چیز است (۱) مقدم (۲) تالی

[۱] مقدم جزء اول قضیهٔ شرطي است

[۲] تالي یا مؤخر جزء دویم قضیهٔ شرطی است

[اگر انسان مدرسه برود] (عالم میشود)

(ممکن است مدرسه بروید) {یا مدرسه نروید}

تقسیم قضایای شرطی

تقسیم (۱)

شخص شرطي دو قسم است [۱] متصل [۲] منفصل

[۱] متصل آنست که حصول یکی از آنها را ایجاب یا نفی نماید:

اگر حیوان ناطق باشد انسان‌است
اگر حیوان ناطق نباشد انسان نیست

[۲] منفصل آنست که انفصال یکی ازآنها را ایجاب یا نفي نماید:

این کتاب یا خوب است یا بد
این کتاب یاخوب نیست یا بد نیست

تقسیم (۱) ـ متصل

قضیه متصل دو قسم است [۱] لزومي [۲] متصل اتفاقي

[۱] قضیهٔ لزومی قضیهٔ متصلي است که وجود تالي بسته به

---

[*] قضایای شرطی چون در منطق جدید مورد اعتماد نیست و قیاس ان معتبر نمی باشد لذا تا اندازهٔ باختصار ایراد شده است

وجود مقدم است:

اگر معلم باشد درس خواهد بود

ارتباط میان مقدم و تالي در قضیهٔ لزومی یا برای آنست که مقدم علت تالی است: (اگر معلم باشد درس خواهد بود) یا تالي علت مقدم است (اگر درس باشد معلم خواهد بود) یا آنکه مقدم و تالی هر دو معلول یك علت معنوی باشند « اگر روز باشد هوا روشن است » [*]

«۲» قضیهٔ متصل اتفاقی: قضیهٔ متصلي است که وجود تالي بسته بوجود مقدم نباشد بلکه بواسطهٔ اتفاق باشد: اگر انسان عالم باشد مدرسه مفتوح است «**»

تقسیم (۱) ـ منفصل

قضیهٔ منفصل بر ٤ قسم است «۱» حقیقی «۲» منافي صادق «۳» منافي کاذب «***» «٤» مانع «۵» منفصل اتفاقی

(۱) حقیقی یا [مانعة الجمع والخلو] آن است که وجود هردو باهم یا عدم هر دو با هم دروغ باشد یعنی یا بایستی مقدم راست باشد یا تالي

این کتاب یا جفت است یا طاق

(۲) منافي صادق یا [مانعة الجمع] آن است که هر دو

---

[*] دراین جا تالی و مقدم معلول وجود افتاب هستند [**] ممکن است هم انسان‌عالم باشد وهم مدرسه مفتوح و درعین حال وجود یکي دیگري را ایجاب نمی کند (***) منافي کاذب یك قسم از منفصل است که هیچیك از مؤلفین سابق و معاصر ذکر نکرده اند

با هم صادق نباشند ولي ممكن است كه هردو با هم دروغ باشند:

کتاب یاسرخ است یا زرد*

(۳) منافی کاذب آن است که هر دو با هم راست باشد اما ممکن نیست که یکی بدون دیگری راست باشد:

انسان یا عالم است یا می فهمد

(٤) مانع یا (مانعة الخلو) آن است که ممکن است هر دو با هم راست باشد اما ممکن نیست که هر دو با هم دروغ باشد:

شما یا دردریا هستید یا غرق نمي شوید (**)

تقسیم [۲] قضیه متصل

قضیه متصل موجب [٤] قسم است (۱) متصل صادق (۲) متصل کاذب [۳] متصل صادق وکاذب ٤ متصل کاذب و صادق ٥ مجهول صادق و کاذب

(۱) متصل صادق آن است که مقدم و تالی هر دور است باشد: اگر شما انسان باشید دارای روح هستید

(۲) متصل کاذب آن است که مقدم وتالي هردودروغ باشد: اگر شما هوا باشید گاز خواهید بود

(۳) متصل صادق و کاذب آن است که مقدم راست باشد و تالی دروغ: اگرشما حیوان باشید اسب خواهید بود ***

---

[*] ممکن است نه سرخ باشد و نه زرد ولي ممکن نیست که هم سرخ باشد هم زرد

[**] ممکن است هر دو راست باشد ؛ (هم در دریا سوار باشید و هم غرق نشوید) اما ممکن نیست که در دریا نباشید و غرق بشوید [یعني هر دو با هم دروغ باشد]

[***] این قضیه‌را معتبر نشمرده اند

(٤) متصل کاذب و صادق آن است که مقدم دروغ باشد و تالي راست: اگر شما اسب باشید حیوان خواهید بود

(٥) مجهول صادق و کاذب آن است که مقدم و تالي آن معلوم نباشد که راست است یا دروغ: اگر شما بروید حرکت میکنید

تقسیم (۲) منفصل

قضیه منفصل موجب [٤] قسم است [۱] منفصل صادق و کاذب [۲] منفصل کاذب و صادق {۳} منفصل صادق [٤] منفصل کاذب

(۱) منفصل صادق و کاذب: منفصلی است که مقدم راست و تالي آن دروغ باشد: شما یا انسان هستید یا هوا

(۲) منفصل کاذب و صادق: آن است که مقدم دروغ باشد و تالی راست: شما یا هوا هستید یا انسان

[۳] منفصل صادق آن است که مقدم و تالی هر دو راست باشد: شما یا در خاك هستید یا در دریا

(٤) منفصل کاذب آن است که مقدم و تالي هر دودروغ باشد: انسان یا درخت است یا سنك [*]

(*) قضیه منفصل حقیقي	از مقدم راست و تالی دروغ	[معتبر]
»	از مقدم و تالي راست	[نامعبر]
»	از مقدم و تالي دروغ	[نامعتبر]
قضیه منفصل منافي صادق	از مقدم و تالي دروغ	(معتبر)
»	از مقدم راست و تالی دروغ	(معتبر)
»	از مقدم و تالی راست	[نا معتبر]
قضیه منفصل مانع	از مقدم و تالي راست	[معتبر]
»	از مقدم راست و تالي دروغ	(معتبر)
»	از مقدم و تالی دروغ	[نا معتبر]

قضایاي منفصل منفي در اعتبار وعدم اعتبار برعکس قضیه هاي منفصل موجب است —

تقسيم قضايایے شرطي

تقسيم [۲]

قضيه شرطی بر ۳ قسم است [۱] شرطی شخصي [۲] شرطي سوری [۳] شرطی متروك

۱ ــ شرطی شخصي

شرطی شخصی يا [شرطی خصوصی] عبارت است از قضيه که موضوع آن جزئی باشد:

محمود يا عاقل است يا ديوانه
ب [۳] است يا (۲)
اگر شما برويد حرکت ميکنيد

۲ ــ شرطی سوریے

شرطي سوری يا [شرطی محصور] قضيه ايست شرطی که موضوع آن کلي باشد و يك لفظی از قبيل [هر وقت و البته و هر قدر] در متصل * و لفظ [يا] در شرطي منفصل داشته باشد که آن را [سور] گويند:

هر وقت شما انسان باشيد البته حيوان خواهيد بود
هر قدر اگر محمود عاقل باشد البته عالم مي باشد
هميشه يا ستاره ميدرخشد يا البته روز است

۳ ــ شرطی متروك

شرطی متروك آن است که موضوع آن کلي باشد اما لفظ (سور) نداشته باشد:

اگر حيوان انسان باشد بشر خواهد بود
اگر آدم شاعر نباشد انسان نيست (*)

(*) مقصود از شاعر صاحب شعور است

از دروس گذشته کاملا معلوم شد که قضيه از (۳) قسم خارج نيست (۱) حقيقي [حملی] (۲) قضيه متصل (شرطي متصل) {۳} قضيه منفصل [شرطی منفصل]

— پس قضايای شرطی که مرکب است ترکيب آنها از اين قرار است: —

۱ ــ قضايایے متصل

(۱) از دو قضيه حقيقي : (اگر شما درس بخوانيد) (عالم می شويد)

۲ از دو قضيه متصل : (اگر شما درس بخوانيد عالم ميشويد) (و اگر نخوانيد عالم نميشويد)

۳ از دو قضيه منفصل : (اگر اين کتاب خوب باشد يا بد البته يا مفيد است يا غير مفيد)

٤ از يك قضيه حقيقي و يك قضيه متصل : (اگر درس خواندن موجب علم باشد) (در صورتی که درس بخوانيد عالم خواهيد شد) «*»

٥ از يك قضيه متصل و يكقضيه حقيقی [عکس ٤] : (در صورتيکه درس بخوانيد عالم خواهيد شد) (اگر درس خواندن موجب علم باشد)

٦ از يك قضيه حقيقی و يك قضيه منفصل : (اگر شما درس بخوانيد) (البته يا عالم ميشويد يا نه)

۷ از يكقضيه منفصل و يكقضيه حقيقي (عکس ٦) : (البته يا عالم ميشويد يا نه) (اگر شما درس بخوانيد)

۸ از يك قضيه متصل و يك قضيه منفصل : (اگر شما درس بخوانيد عالم

(*) لفظ (در صورتی) بجای (اگر) استعمال شده است

می شوید) (البته شما یا درس میخوانید یا نمی خوانید)

۹ از یك قضیه منفصل ویك قضیه متصل : (البته شما یا درس میخوانید یا نمی خوانید) (اگر شما درس بخوانید عالم میشوید)

۲ ـ قضایای منفصل

۱ ازدو قضیه حقیقی : (این کتاب یا خوب است یا بد است)

۲ ازدو قضیه متصل : (یا اگر درس بخوانید عالم میشوید) (یا اینکه اگر بخوانید عالم نمی شوید)

۳ از دو قضیه منفصل : (یا این کتاب خوب است یا بد) (یا نه خوب است یا نه بد)

٤ از یك قضیهٔ حقیقی و یك قضیه متصل : (یا درس خواندن موجب علم نیست یا اگر درس بخوانید عالم خواهید شد)

٥ ازیك قضیه حقیقی ویك قضیه منفصل : (یا این درس موجب علم نیست یا اینکه این درس مفید است یا غیر مفید)

٦ از یك قضیه متصل و یك قضیه منفصل : (یا اگر شما درس بخوانید عالم میشوید یا اینکه درس موجب علم است یا موجب علم نیست)

رسم اشکال برای توضیح

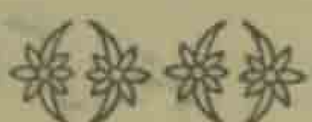

حقیقی


متصل

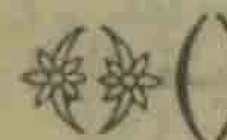

منفصل

ترکیب قضایای شرطی متصل


۲ حقیقی


۲ متصل


۲ منفصل


حقیقی و متصل


متصل و حقیقی


حقیقی و منفصل


منفصل و حقیقی

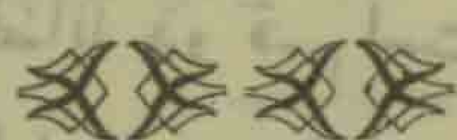

متصل و منفصل


منفصل و متصل

ترکیب قضایای شرطی منفصل


۲ حقیقی


۲ متصل


۲ منفصل


حقیقی و متصل


حقیقی و منفصل


متصل و منفصل



قوانین قضایا

پارمینیاس

[۲] قوانین

مبحث قضایا دو قسم است (۱) تعریفات [راجع ـ از صفحه ۱۱ ـ] (۲) احکام و قوانین

احکام قضایا ـ

قوانین قضایا ـ : بر حسب تقسیم ارسطو (٤) قسم است

(۱) قانون تناقض [۲] قانون عکس [۳] قانون عکس ضد
٤ قانون فرض

ـ ۱ ـ قانون تناقض

ج عبارت از (د) است } O — O است (*)
ج عبارت از (د) نیست } O — O نیست

قانون تناقض یا قانون ضدیت آن است که یك قضیه مثبتي را منفی یا یك قضیه منفی را مثبت نمایند پس هر یکی را نسبت به دیگری (نقیض) یا (ضد) گویند

« ب » عبارت است از «ج»
« ب » عبارت نیست از « ج » } تناقض

---

[*] مثال ه — ه است } محمود عاقل است
ه — ه نیست } محمود عاقل نیست

پس لازم است اگر یکی از این دو قضیه راست باشد دیگری دروغ باشد و این قانون برای معلوم کردن سفسطه از قضایاي بدیهی و برهانی نافع است

(۱) تناقض اگر در قضایای خصوصی باشد دارای دو شرط است اول یکی بودن موضوع دوم یکی بودن محمول ـ

«ب» عبارت است از «د»
«ب» عبارت نیست از «د» } تناقض : ب در هر دو قضیه موضوع است
«د» در هر دو قضیه محمول است

ب عبارت است از «د»
ن عبارت نیست از «د» } تناقض نیست : ب در قضیه مثبت موضوع است
اما در قضیه منفی موضوع عبارت است از [د]

ب عبارت است از « ج »
ب عبارت نیست از «د» } تناقض نیست . ج در قضیه مثبت محمول است
اما در منفی محمول د است

ـ ارسطو براي تناقض (۷) شرط شمرده است

(۱) یکی بودن موضوع

(۲) یکی بودن محمول (مثال هر دو ایراد گردید)

(۳) یکی بودن کل و جزء (یکی بودن از حیث کلی بودن و جزئي بودن موضوع یا محمول)

« ب » عبارت است از [ج] :- بعضي از ب
(ب) عبارت نیست از [ج] :- همه (ب) } (تناقض نیست)

(٤) یکی بودن مکان و شکل

(ب) عبارت است از (د) : در حروف فارسی
[ب] عبارت نیست از (د) : در حروف لاتین } تناقض نیست
b عبارت نیست از d : [شکل]

(٥) یکی بودن زمان

(ب) عبارت است از (ج) : درقرن بیست ویکم
(ب) عبارت نیست از [ج] : در قرن بیستم
} تناقض نیست

٦ یکی بودن اضاف، [در صورت بودن مضاف و مضاف الیه]

[ب] عبارت است از [ج] : ج ابجد
(ب) عبارت نیست از (ج) : ج ابتث
} تناقض نیست

٧ یکی بودن طبع و عمل

[ب] عبارت است از (ج] : طبعاً

(ب) عبارت نیست ار [ج] : عملا — صورتاً

— اینها شروطی است که در واقع جزء یکی بودن موضوع و یکي بودن محمول است

٢ — تناقض در قضایای سوری [غالباً در کلی] بی مورد است :

مثلا هر انساني معلم است

هیچ انسانی معلم نیست

هر دو قضیه دروغ است زیرا [هر دو قضیه کلی است]

٣ — لیکن در دو جزئی صحیح است :

بعضي از بشر معلم است
بعضي از بشر معلم نیست
هر بشری معلم نیست

٤ — تناقض درقضایاي [جهتي] اگر [جهت] مختلف باشد [*]

---

[*] مثلا : انسان حتما معلم است / آنسان حتما معلم نیست } هردو قضیه باطل است زیرا « جهت » هر دو یکی است

ممکن است وگرنه صحیح نخواهد بود مگر آنکه [بسیط ممکن] باشد

ممکن است هر بشری عاقل باشد | ممکن است هر (ب) [ج] باشد
ممکن است هر بشري عاقل نباشد | ممکن است هر (ب) [ج) نباشد

٥ — تناقض در مرکبات حقیقي : نقیض یك جزء کافی است

٦ — تناقض در قضایای شرطی کلی قضایای شرطی جزئي خواهد بود :

یعني مفهوم نقیض جزئی است

هرقدر [ا] [ب] باشد پس (ج) (د) خواهد بود
هرقدر {ا} (ب) باشد پس (ج) [د] نخواهد بود
همیشه یا [ا] ب یا (ج) [د] است
همیشه یا [ا] ب یا {ج} [د) نیست

[مقصود کلي از تناقض این است که صدق و کذب هر قضیه معلوم شود — در قسمت قضایای جدید ذکر خواهد شد]

[٢] قانون عکس [*]

☆ ═══ ❁ است
❁ ═══ ☆ است
(**)

(ج) عبارت است از [د]
[د] عبارت است از (ج)

« * » مقصود از عکس ان است که صدق و کذب هر قضیه معلوم شود چنانچه اگر راست باشد عکس ان نیز راست خواهد بود

«**» ٥ -- ٦ است | انسان عاقل است
٦ — ٥ است | عاقل انسان است

قانون عکس : یا [قانون معکوس] یا [قانون تحویر] آن است که به عقیده ارسطو موضوع قضیه را تغییر دهند

شیخ الرئیس ابن سینا [در شفا] میگوید، [موضوع را بجاي محمول و محمول را بجای موضوع ایراد نمایند]

عکس
(ف) عبارت است از « ك »
« ك » عبارت است از « ف »

(۳) قانون عکس ضد

هرچه « ج » است = به « د »
هرچه « د » نیست = نیست به « ج »

* — هست با ۞
۞ — نیست با *

قانون عکس نقیض [عکس ضد] آن است که ضد تالي يك قضیه را مقدم نمایند و ضد مقدم آن را تالی قرار دهند بشرط آنکه عکس نقیض مطابق باشد

هر چه [ك] است [ع] میباشد
هرچه [ع] نیست (ك) نمیباشد

(٤) قانون فرض

— فرض عبارت است از اینگه يك چیزی را بطور صحت باور کنیم در صورتیکه ثابت و صحیح نباشد

فرض میکنیم ، (د) عبارت است از [ج]

تمام این امثله که ایراد میشود فرضی است — و غالب قضایای ارسطو نیز فرضي است و رد آنها تماماً در قضایای جدید ایراد خواهد شد

مبحث ۲

قضایای جدید

— از مبحث پاریمیناس [قضایای ارسطو] معلوم گردید که قضیه در قسمت اول منقسم به حقیقی و شرطي است

— منطق جدید این تقسیم را باطل نموده و قضایاي شرطي را گذشته از اینکه مورد اعتماد ندانسته است در ردیف قضایا نمي شمارد بلکه آنرا نوعي از قیاس معرفی می نماید که [فرضیات] نامند

{ مورد اعتماد نیست } برای آنکه قضیه اگر مقرون به شرط باشد نتیجهٔ که از آن حاصل میشود البته یقیني نخواهد بود و نتیجهٔ که یقیني نباشد و انسان نتواند آن را محل اعتماد قرار داده و دلیل بشمارد چه فایده خواهد داشت مثلا :

اگر a — c باشد m - s خواهد بود

نتیجه این قضیه آن است که s — m میباشد ولی بشرط آنکه : a — c باشد و معلوم نیست که بودن a — c حقیقت داشته باشد

[۲] (شرطیه قیاس است) برای اینکه شروط قضیه در آن موجود نیست زیرا در قضیه که مورد اعتماد است باید میان محمول و موضوع يك نسبتی باشد (رجوع به صفحه ١٦)

و در میان دو جمله شرطیه : [اگر a — b باشد — s — r خواهد بود] هیچ نسبتی نخواهید یافت و نمي توان تالي و مقدم را در آن موضوع و محمول دانست یعني نمیشود تالی را حمل بر موضوع نمود

زیرا این ترکیب شرطی : « اگر a – b باشد s – r خواهد بود » مرکب از دو قضیه ایست که شباهت به قیاس دارد { نوع قیاس استثنائی که نتیجه در خود قیاس صورةً موجود است }

پس قضیه را موافق منطق جدید بایستي این طور تعریف کنیم که :

قضیه عبارت است از یك مبتدا وخبری که دارای رابطه باشد و بعبارة اخری عبارت از یك موضوع و یك محمول و یك معنای نسبتي که محمول را به موضوع ربط دهد: (مراجعه به ص ۱۶و۱۷ مواد قضیه حقیقي) ؛

s — عبارت است از ج
a ══ است با b
طهران — زیباست

s ══ s

منطق عبارت است از منطق
هرکلي عبارت‌است از ماهیت آن
و هر جزئي عبارت است از هویت ان —



قضایا و منطق جدید

[سدنی هربرت میلون] در کتاب منطق خود مینویسد : —

« ارسطو غفلت کرده‌است که قضایای بدیهی را علیحده در تحت قانوني ایراد نماید بلکه همان « قانون تناقص « ۱ » را بر بدیهیات شامل نموده در صورتي که تناقض در انجا لزومي ندارد »

منطق جدید قانون بدیهیات را علیحده شمرده و از قانون تناقض مجزی داشته است و یك قاعده دیگري نیز وضع نموده است که محال بودن قسم سیم نقیض و عدم نقیض را بیان می نماید و آن را [قانون حال] مینامیم و یك قاعده دیگری که آن را [اثبات] یا « قانون عقل کامل » مي نامند نیز معین کرده اند

بنا بر این قانون بدیهیات و قانون حال و قانون عقل کامل و قوانین چهار گانه ارسطو [«۱» تناقض «۲» عکس «۳» عکس ضد «۴» فرض »] ۶ قاعده تشکیل میدهد

(۱) قاعده بدایت
(۲) قاعده تناقض
[۳] قاعده عکس
[۴] قاعده عکس‌ضد
{۵} قاعده امتناع حال
«۶» قاعده عقل کامل

اما در اینجا بر حسب عقیده علمای اروپا (قانون عکس)

«۱» مراجعه به قانون تناقض صفحهٔ ۳۶

متروك و مستحیل است (١)

ـ ١ ـ قانون بداهت

☆ ═══════ ☆

منطق عبارت است از خود منطق

قانون بداهت یا (قاعده حقیقي) حمل هویت هر چیزی است به آن چیز یا حمل ماهیت هر کلی است بر همان کلی : —

$X = X$ ، (X عبارت است از خود آن)

حیوان = جسم متحرك به اراده { حیوان عبارت است از ماهیت حیوان }

منطق جدید تنها این قانون را محقق و ثابت می شمارد و در اخذ نتیجه بیشتر این قانون را باید بکار برد زیرا فکر از خطا محفوظ خواهد ماند

در غیر از قانون بداهت — احتیاج تامی به دلیل و برهان است اگر براي قضیه دلیل محکم و متقن داشته باشیم آن قضیه صدق خواهد بود و الا طرف توجه نیست و آن عبارت است از (قانون عقل کامل) که قریباً ذکر خواهد شد

ـ ٢ ـ قانون تناقض

* عبارت از ❈ هست

* عبارت از ❈ نیست

[یا * عبارت است از ❈] راست است یا راست نیست و آن عبارت است از اینکه بعضی از * پیدا کنیم که ❈ نباشد

«١» بعضی از قوانین سه کانه ارسطو را [علماي متأخر] محال دانسته اند از آن جمله قانون عکس است که بعد ذکر خواهد شد

[مراجعه به صفحه ٣٦ قانون تناقض]

— تناقض — در هر قضیه وارد می آید که نتوانیم آن را محقق بدانیم و تمیز بدهیم بنا بر این تناقض در قضایائی که مربوط بیکدیگر است و بواسطه ارتباط کلی. عقل نمي توا ند تحقیقاً یقین نموده یا تمیز دهد

ـ ٣ ـ قانون عکس [١]

[مراجعه به صفحه ٣٩] — قانون عکس را منطق جدید رد نموده است مثلا : وقتي ما بگوئیم (پرویز فلان قسم است آن وقت بجای پرویز [خسرو] را موضوع قرار دهیم)

آیا از پرویز ما چه خواهیم فهمید :

میگوئید m عبارت است از n

n — از m

شناختن n براي شناختن m هیچ تأثیری نخواهد داشت

— این عقیده علماي اروپا است لیکن در اینجا یك مسئله ایست که علمای جدید منطق غفلت نموده اند یا اینکه سوء تفسیر ارسطو (٢) باعث شده است که این غفلت حاصل شود و آن این است که میگوئیم صحیح است که شناختن n تنها مؤثر در شناختن m نخواهد بود اما وقتی نسبت میان موضوع و محمول را در نظر بگیریم خواهیم فهمید که n به ملاحظه اینکه محمول همان

(١) Conversion Renverse-e; Culbute,e

(٢) ارسطو در تعریف عکس میگوید : عبارت است از تغییر موضوع [مراجعه به صفحه ٤٠ قانون عکس ارسطو]

m بوده و فعلا موضوع همان m شده است و نسبت میان هر دو را که در نظر بگیریم البته شناختن n برای شناختن m مؤثر می باشد و گمان میکنم تعریف ابن سینا در شفا که میگوید: همان محمول را بجای همان موضوع و همان موضوع را بجای همان محمول قرار دهند) برای رفع این غفلت کافی باشد [مراجعه به صفحه ٤٠ قانون عکس]

—٤— قانون عکس ضد [مراجعه بصفحه ٤٠]

—٥— قاعده امتناع — حال —

حال در اصطلاح فلسفه فرض برای مفهومی است که میان وجود و عدم است یعنی نه عدم است و نه وجود و آن بعقیده ارسطو محال است و بعقیدهٔ افلاطون ممکن

این قاعده را فرنگیها (Law of Exclusive Middle) میگویند یعنی (قانون حذف اوسط) و مقصود از [حذف اوسط] همان میان وجود و عدم است که یك قسمت از فلاسفه که قائل به چیزی میان وجود و عدم بوده اند (چنانچه محمود آملی در نفایس میگوید) آن را «حال» نامیده‌اند وما دراینجا این قانون را (قانون امتناع حال) می نامیم

مثلا شما دو قضیه تناقضي را بیان میکنید:

(۱) همه ایرانی ها با علم اند
(۲) همه ایرانی بی علم اند

— هر دو این قضیه را فرض میکنید که راست است اما در اینجا نمي توانید هر دو را با هم راست بدانید یا هر دو را با هم دروغ

یعني نمی شود گفت تمام ایراني ها در یك وقت و یك ساعت

معین هم با علم اند و هم بی علم پس ناچار یا با علم هستند و یا بي علم و قسم سیمي نخواهد داشت

این قاعده نداشتن قسم سیم که نه وجود باشد و نه عدم آن را (امتناع حال) یا (قانون عدم حال) مینامیم (یا چنانچه اروپائیها میگویند قانون حذف اوسط (Law of Exclusive Middle)

— ٦ — قانون عقل کامل

قانون عقل کامل — یا [قاعده اثبات] — قانوني است که (سدني هربرت میلون) در منطق خود ایراد نموده و آن عبارت است از ثابت شدن یکی از دو قضیه مثبت و منفی

ایران قدیمی ترین ممالك دنیا است
ایران قدیمي ترین ممالك دنیا نیست

البته هر دو قضیه ممکن نیست که راست باشند یا هر دو دروغ « بنا بقاعده تناقض » و ممکن نیست که قسم ثالثی داشته باشد « بنا بقاعده امتناع حال »

پس لابد یکی از آنها راست است و دیگری دروغ — و بدیهی است که هر کدام ثابت و مبرهن باشد یعنی عقل کاملا صحت آن را تصدیق نماید راست ودیگری متروك خواهد بود.

پس قانون عقل — قاعده ایست که برهان را بطرف یکي از آن دوقضیه وارد آورده صدق یکی و کذب دیگري را مبین میدارد

فرضیات متروك — یا — قیاسهای فرضي

— در اول — قضایای جدید بیان نمودیم که منطق جدید تقسیم

قضیه را به حقیقی و شرطي (چنانچه ارسطو قائل است) باطل شمرده و قضایای شرطی را « قیاس باطل » یا «قیاسهای فرضی» یا [فرضیات متروك] یا [قضایاي ظنی] مینامند

فرضیات یا Propositions چه موجب و چه منفي و چه متصل و چه منفصل (راجع به تقسیمات قضایای ارسطو) هیچکدام محل اطمینان نبوده و نتیجه آنها در قیاس موود توجه نیست

اگر m — n باشد f خواهد بود } فرض متصل «۱»
m یا عبارت است از n یا f] فرض منفصل

— این عین مثالي است که میلون برای « فرضیات متروك » ایراد نموده است : —

it m is n it is f
m is eitner n or f

چنانچه سابقاً گفته شد فرضیات مبناي آنها بر شرط و تردیداست والبته نتیجه صحیح ازقضایای مردد ومشکوك نتوانیم گرفت بنا بر این قانون فرض چه فرض کلي و چه فرض فردی «پرویز اگر عموي خسرو باشد پدر محمود است» [۱] در قیاس محل اعتبار نیست و برای حفظ فکر بایستی از استعمال آن احتراز نمود

«۱» فرض متصل «Hypothetcal» و فرض منفصل «Disjunctive»

«۱» فرض کلی یا فرض عمومی « عبارت است از قضایای شرطی کلی » و فرض خاص یا فرض فردي عبارت است از قضایاي شرطي جزئي « مراجعه شود بقسمت قضایا »

قانون فرض

— قانون فرض — یا (قضیه گمانی) یا (اقتراحات) آن است که اجباراً یا از روی خیال مطلبی را بر صحت حمل نمائیم و آن منقسم بر ۳ قسم است

(۱) فرض عمومی
[۲] فرض فردی
[۳] فرض عمومی — فردی

(۱) فرض عمومی

یا (فرض کلي) آن است که یك امر کلي یا یك مفهومی را بر صحت حمل نمائیم

حیوان اگر نفس باشد عقل خواهد بود
A اگر S باشد X میباشد

(۲) فرض فردی

یا (فرض جزئی) آن است که یك فرد یا چیزی جزئی را بر صحت حمل نمائیم

این باغ پر است از این انار
این کله یا f است یا p

(۳) فرض عمومي فردی

یا (فرض کلی در جزئی) آن است که یك کلي و مفهوم منسوب به یك جزئي را فرض کنیم

موجودیت f === یا p

بطور خلاصه :

بهتر این است که قضایا را به سه قسم منقسم نمائیم

[۱] قضایاي محقق

(۲) قضایاي مردد
(۳) قضایاي فرضی

قضایای محقق — آن است که قضیه را بطور محقق و صحت ابرادنمائیم و درواقع صحیح باشد (قانون بداهت وقانون عقل کامل)

قضایاي مردد — آنستکه قضیه را ایراد مینمائیم در صورتیکه به یکي ازصحت یاسقم آن معتقدیم (نقض وعکس)

قضایاي فرضی — یك قضیه را بشکلی ثابت و محقق ابراد مینمائیم و در واقع صحیح نیست (قانون تناقض)

فرض میکنیم ☆ علامت و ❀ علامت صحت و راستی است پس قضیه که هر دو طرف (ظاهر و باطن) آن ❀ است محقق — و قضیه که یك طرف آن ❀ و یك طرف آن ☆ است مردد و قضیه که ظاهر آن ❀ و باطن آن ☆ است فرضی

❀❀	❀☆	❀☆❀
محقق	مردد	فرضی



قیاس

که آنرا ارسطو [آنالتیك] (❀) نامیده است

مقصود کلی از تمام منطق (قیاس) است :

قیاس برحسب تعریف ارسطو: (عبارت است ازکلامي که ازچندین قضیه ترکیب یافته باشد ودرصورت صحت ترکیب یا فرض صحت از آن یك کلامی جدید حادث میشود :

(۱) همه (ج) است	خون متضمن روح رئیسي است
(ج) همه (د) است	و روح رئیسي باعث حیات است
پس: (۱) همه (د) است	پس : خون باعث حیات است

(ا همه ج است) قضیه اول و (ج همه د است) قضیه دوم و [ا همه د است] کلام جدید

[کتاب] در [صندوق] است
[صندوق] در [مدرسه] است
پس — [کتاب] در [مدرسه] است

قیاس حقیقی و غیر حقیقی و قیاس متنوع

قیاس داراي دو چیز است (۱) صورت (۲) مواد — مبحث قیاس [آنلتیك] قسمتی است که از صورت قیاس بحث مینماید —(**) قیاس بر سه قسم است (۱) قیاس حقیقي (۲) قیاس غیر

(*) انالتیك یعنی قیاس (**) قسمت مواد قیاس مبحث «صناعات» است که ذکر خواهد شد

حقيقي (٣) قياس متنوع

(١) قياس حقيقی (قياس اقترانی) آن است که کلام جديدی که از آن حاصل ميشود صورة در قياس به همان ترکيب نباشد

— مثلا:

❁ در * است

* در ❖ است

پس ❁ در. ❖ است

در قياس فوق ملاحظه ميفرمائيد که کلام جديد عبارت است از (❁ در ❖ است) و صورت اين کلام بهمين شکل در قياس آن نيست

(٢) قياس غير حقيقی (قياس استثنائی) آن است که کلام جديدی که از آن حاصل ميشود صورة در همان قياس وجود دارد :

اگر «ا» «ج» باشد «ا» د است

«ا» هم که «ج» است

پس (ا) [د] است

اگر ❖ ☆ باشد ❖ ❁ است

❖ هم که ☆ است

پس ❖ ❁ است

در قياس فوق ملاحظه ميفرمائيد که کلام جديد عبارت است از (❖ ❁ است) و صورت اين کلام بهمين شکل در قياس آن است « جمله اول » [*]

(*) بهمين جهت است که در منطق جديد قضاياي شرطي را جزء قياس می شمارند نه جزء قضايا « مراجعه به قسمت » قضاياي جديد

ممکن است در قياس استثنائي . اگر کلام جديد به همان شکل قياس در آن نباشد ضد آن در قياس آن باشد :

اگر (ا) (ج) باشد [ا] د است

[ا] ج نيست

پس [ا] د نيست

کلام جديد در فوق عبارت است از {ا د نيست} و نقيض آن عبارت است از (ا د است) که يك قسمت از قياس آن را تشکيل داده است

٣ قياس متنوع: چندين قسم قياس است که آنها را (لواحق) گوئيم و بعد ذکر ميشود

قياس حقيقی

قياس حقيقي داراي ٥ مبحث است ❖١❖ مواد ❖٢❖ اقسام ❖٣❖ اشکال قضايا ❖٤❖ قانون شروط اشکال ❖٥❖ قانون استخراج

«١» مواد قياس حقيقي : —

* ═ ☆ است

☆ ═ ❖ است

پس * — ❖ است

قياس حقيقی فوق داراي [٨] چيز است

[١] * فقط

(٢) ❖ فقط

[٣] * — ☆

[٤] ☆ — ❖

[٥] * — ❖

[٦] ☆ ☆

(٧) * — ☆ و ☆ — ❖

{٨} * — ☆ و ☆ — ❖ پس * — ❖

— :

[١] * را کوچك یا کوچکتر [اصغر] می نامند و {٢} ❖ را بزرك یا بزرکتر [اکبر] میکویند و [٣] (* — ☆) را جمله کوچك یا کوچکتر (صغری) میکویند و {٤} ☆ == ❖ را جمله بزرك یا بزرکتر [کبری] مینامند و [٥] * == ❖ را که کلام جدید است (نتیجه) یا (حاصل) یا مطلوب میکویند و [٦] ☆ ☆ را که در هر دو جمله قیاس است (حد مشترك) یا [حد وسط] یا {وسط متروك} میکویند و (٧) * == ☆ و ☆ == ❖ را که مقارنت دو جمله است با هم اقتران یا « قرینه » یا ضرب مینامند و (٨) (* == ☆ و ☆ == ❖ است پس * == ❖ است) که تمام قیاس و نتیجه است به { شکل } موسوم نموده اند

— : پس هر قیاسی دارای ٨ چیز است :

١ کوچك یاکوچکتر « اصغر »
٢ بزرك یا بزرکتر « اکبر »
٣ جمله کوچك یاجمله کوچکتر (صغري)
٤ جمله بزرك یابزرکتر (کبري)
٥ نتیجه یا مطلوب
٦ حد وسط یا حد مشترك یا حد متروك
٧ قرینه یااقتران
٨ شکل — یا (تمام قیاس)

تمرین و توضیح

(کتاب) در [صندوق] است

[صندوق] در [مدرسه] است

پس : — کتاب در (مدرسه) است : —

کتاب : کوچك [اصغر]

مدرسه : بزرك (اکبر)

کتاب در صندوق : جمله کوچك (صغری)

صندوق در مدرسه : جمله بزرك (کبري)

کتاب در مدرسه است : [نتیجه]

صندوق [در جمله کوچك] و صندوق [در جمله بزرك] : (حدوسط)

کتاب در صندوق است و صندوق در مدرسه است : (قرینه)

کتاب در صندوق است و صندوق در مدرسه است پس کتاب در مدرسه است : { شکل }

(٢) اقسام قیاس حقیقي

قیاس حقیقي دارای سه قسم است (١) قیاس قضایای حقیقي (ب) قیاس قضایای جهتي (ج) قیاس قضایای شرطی

(١) قیاس قضایاے حقیقي

قیاس قضایای حقیقی آن است که مرکب از دو قضیه حقیقي باشد و قیاس قضایای جهتی آن است که مرکب از دو قضیه جهتي باشد و قیاس قضایاي شرطي آن است که مرکب از دو قضیه شرطی باشد

اشکال قضایا

در قیاس قضایای حقیقي

شکل [١]

اکر (وسط متروك) در (جمله کوچك) محمول واقع است

و در (جمله بزرگ) موضوع باشد آنرا شکل اول گویند

همه ٤ == است با (٥)   * — (❖)

و همه [٥] == است با ٦   (❖) — ❁

پس همه ٤ == با ٦ است   * — ❁

شکل [٢]

اگر (وسط متروک) در [جمله بزرگ و جمله کوچک] هر دو محمول واقع شود آنرا «شکل دویم» گویند

همه ٤ == است با (٥)   ❁ — (❖)

و چیزی از ٦ == نیست با (٥)   * — (❖)

پس چیزی از [٤] == ٦ نیست   ❁ — [*]

شکل «٣»

اگر (وسط متروک) در [جمله کوچک] و در [جمله بزرگ] هر دو موضوع باشد آنرا «شکل سیم» گویند

همه «ب» == ج است   همه ❁ == *

همه (ب) == ١ است   همه ❁ == O

پس بعضی از (ج) [١] است   بعضی از * == O

شکل «٤»

اگر [وسط متروک] در «جمله کوچک» موضوع باشد.

و در «جمله بزرگ» محمول باشد آنرا شکل چهارم گویند

همه ب — ج است   همه * — O

همه ١ — ب است   همه ❁ — *

پس بعضی از ج == ١ است   پس بعضی از O == ❁

تمرین و توضیح :—

شکل اول

کتاب در صندوق است   ==== مساوی است با ||

صندوق در مدرسه است   و || مساوی است با X

پس کتاب در مدرسه است   پس == مساوی است با X

در اینجا لفظ «صندوق» که «وسط متروک» است در جمله کوچک محمول است و در جمله بزرگ موضوع

شکل ٢

انسان همه با فهم هست   ==== مساوی است با ||

و هیچ اسبی با فهم نیست   و X مساوی است با ||

پس هیچ انسانی اسب نیست   پس چیزی از ==== مساوی نیست با X

در اینجا لفظ «با فهم» (||) که «وسط متروک» است در «جمله کوچک» و «جمله بزرگ» هردو محمول واقع شده است

شکل ٣

هر انسانی حیوان است || مساوی است با ==

و هر انسانی ناطق است   و || مساوی است با X

پس بعضی از حیوان ناطق است   پس بعضی از == مساوی است با X

در اینجا لفظ (انسان) که «وسط متروک» است در جمله بزرگ و جمله کوچک هر دو موضوع واقع شده است

شکل ٤

انسان همه حیوان است || مساوی است با ==

و ناطق همه انسان است   و X مساوی است با ||

پس بعضی از حیوان ناطق است   پس بعضی از == مساوی است با X

در اینجا لفظ انسان که « وسط متروك » است در جمله کوچك موضوع و در جمله بزرك محمول واقع شده است [بر عکس شکل اول]

بطور کلی «نتیجه» مرکب است از قسمتی از جمله کوچك وقسمتی از جمله بزرك : اگر ازمقدم جمله کوچك ومؤخرجمله بزرك مرکب باشد « شکل اول » است و اگر بر عکس باشد شکل چهارم است و اگر از مقدم هر دو باشد « شکل [۲] » است، و اگر از مؤخر هر دو باشد (شکل سیم) خواهد بود

۴ شروط قیاس حقیقی

اشکال چهارگانه قیاس حقیقی که عبارت از تمام اقسام قیاس حقیقی میباشد هر یك دارای شروطی معین است از اینقرار :

شروط شکل ۱

در شکل اول [۲] شرط است «۱» (جمله کوچك) آن موجب باشد [۲] جمله بزرك آن کلی باشد

۴ -- است با ۵

و همه ۵ — است با ۶

شروط شکل ۲

در شکل دوم نیز دو شرط است [۱] دو جمله کوچك و بزرك یکي موجب باشد دیگری منفي [۲] جمله بزرك کلي باشد

همه ج == با ب

و چیزی از ا == با ب نیست

شروط شکل ۳

در شکل سیم نیز دو شرط است «۱» جمله کوچك بایستی موجب باشد «۲» یکی از دو جمله (بزرك و کوچك) کلی باشد

همه ب == با «ج»

همه ب == با «ا»

شروط شکل ۴

در شکل چهارم یکی از دو شرط ملحوظ است (۱) یا جمله کوچك کلی باشد و هر دو جمله بزرك و کوچك [موجب] [۲] یا هر دو جمله در ایجاب و نفی مختلف باشندو یکی از آن هر دو کلی باشد

همه ب — ج است

همه ا — ب است

۵ - استنتاج

حالیه که مواد قیاس و اقسام و شروط اشکال کاملا معلوم گردید میخواهیم طریقه استخراج را بیان نمائیم

قانون استخراج یا قانون استنتاج : (یعنی هیئتهای مخصوصی که هر یك از اشکال می توانند بخود بگیرند تا نتیجهٔ صحیح ومعتبر از آن ها حاصل شود)

قانون استنتاج شکل [۱]

قانون استخراج یعنی گرفتن نتیجه از شکل اول بر ۴ قسم است

«۱» نتیجه موجب کلي

«۲» نتیجه موجب جزئي

«٣» نتیجه منفي كلي
«٤» نتیجه منفی جزئی

ـ ١ ـ نتیجه موجب کلی

:ـ نتیجه‌ء مطلوب قیاسی است از شکل اول که جمله کوچك و جمله بزرك آن هر دو موجب و هر دو کلی باشند:

ج {همه} ـــ ب است
و ب (همه) ـــ ١ است
پس: ج [همه] ـ ا است

ـ٢ـ نتیجه موجب جزئی

:ـ مطلوب قیاسی است که جملهٔ کوچك آن جزئی باشد و هر دو جمله « کوچك و زرك » موجب باشند:

ج [بعضا] ـــ ب است
و ب (همه) ـــ ا است
پس: ج « بعضاً » ا نیست

ـ٣ـ نتیجه منفی کلي

:ـ مطلوب قیاسي است که جمله کوچك و جمله بزرك آن هر دو کلی باشند و جمله بزرك آن منفی باشد.

ج (همه) == است با ب
و ب [هیچیك] == نیست با ـ ا ـ
پس: ج [هیچیك] == نیست با ـ ا ـ

ـ ٤ ـ نتیجهٔ منفي جزئی

ـ مطلوب قیاسی است که جمله کوچك آن موجب جزئي باشد و جمله بزرك آن

منفی کلی:

ج (بعضاً) == است با ب
و ب (هیچیك) == با ـ ا ـ نیست
پس: ج « بعضاً » ـ ا ـ نیست

قانون استنتاج شکل دویم

نتایج شکل دویم [٢] قسم است:
[١] نتیجه منفي کلی
[٢] نتیجه منفي جزئی

ـ ١ ـ نتیجه منفي کلی

ـ مطلوب قیاسی است از شکل دویم که هر دو مقدمه « جمله کوچك و جمله بزرك » آن کلی و یکی از آن ها موجب باشد.

[١] اگر جمله کوچك موجب باشد:ـ

ج همه == است با ب
و ا هیچیك == نیست با ب
پس: ج هیچیك == نیست با ـ ا ـ

[ب] اگر جمله بزرك موجب باشد:

ج هیچیك == نیست با ب
و ا همه == است با ب
پس: ج هیچیك == نیست با ا

ـ ٢ ـ نتیجه منفی جزئی

ـ مطلوب قیاسي است که جمله کوچك آن جزئی و موجب باشد و جمله بزرك آن کلي و منفي ـ یا جمله کوچك آن جزئی و منفي و جمله بزرك

آن کلي و موجب

«۱» اگر جمله کوچك جزئی و موجب باشد :

ج [بعضا] == است با ب

و (ا) هیچیك == نیست با ب

پس : ج « بعضا » ـ ا ـ نیست

اگر جمله کوچك جزئی منفی باشد :

ج (بعضآ) == ب نیست

و ا [همه] == با ب هست

پس ج بعضا — ا نیست

قانون استنتاج شکل سیم

نتایج شکل سیم نیز دو قسم است

[۱] نتیجه موجب جزئي

[۲] نتیجه منفي جزئي

[۱] نتیجه موجب جز ئی ـ مطلوب قیاسی است

از شکل سیم که یا هر دو جمله آن موجب و کلی باشد یاهر دو موجب و جمله بزرك کلی باشد یا هر دو موجب و جمله کوچك کلی باشد

«۱» اگر هر دو جمله کلي باشد :

ب همهٔ — ج است

و ب همه == (ا) است

پس ج « بعضا » — (ا) است

اگر جمله بزرك کلي باشد :

ب بعضاً == ج است

و ب «همه» == (ا) است

پس ج « بعضا » — (ا) است

اگر جمله کوچك کلی باشد :

ب « همه » == ج است

و ب « بعضاً » == ا است

پس ج « بعضا » — (ا) است

(۲) نتیجه منفی جزئی ـ مطلوب قیاسي است

از شکل سیم که جمله کوچك موجب و جزئي و جمله بزرك منفي کلي یا جمله کوچك موجب کلي و جمله بزرك منفی جزئی یا هر دو جمله کلي و جمله بزرك منفی باشد

«۱» اگر جمله کوچك موجب و جزئی باشد : —

ب «بعضا» — ج است

و ب هیچیك — ا نیست

پس ج [بعضا] ـ «ا» نیست

«۲» اگر جمله کوچك موجب و کلی باشد : ـ

ب « همه » == ج است

و ب « بعضاً » == ا نیست

پس ج « بعضا » ـ ا نیست

«۳» اگر دو جمله کلی باشد : ـ

ب (همه == ج است
ب (هیچیك)== [ا] نیست

پس ج « بعضاء – (ا) نیست

قانون استنتاج شکل چهارم

نتایج شکل چهارم به [سه] قسم است
(١) نتیجهٔ موجب جزئی
[٢] نتیجهٔ منفي کلي
[٣] نتیجهٔ منفی جزئي

(١) نتیجه موجب جزئی – مطلوب قیاسي است

از شکل چهارم که هر دو جمله کوچك و بزرك موجب و کلي باشند یا هر دو موجب و جمله بزرك جزئي

[١] اگر هر دو موجب و کلی باشند :–

ب (همه) ج است
و ا [همه] – ب است

پس ج « بعضاً » == (ا) است

[٢] اگر جمله بزرك جزئی باشد :–

ب همه == ج است
و (ا) [بعضا] – ب است

پس: ج « بعضاً » == (ا) است

(٢) نتیجه منفي کلی – مطلوب قیاسی است

از شکل چهارم که هر دو جمله کلی باشدو جمله کوچك منفی:

ب {هیچیك} – ج نیست
و ب همه – (ا) است

پس: ج « هیچیك » (ا) نیست

(٣) نتیجهٔ منفي جزئی مطلوب قیاسي است از

شکل چهارم که هر دو جمله کلی باشند و جمله کوچك موجب یا – جمله کوچك موجب جزئي و جمله بزرك منفی کلي یا – جمله کوچك منفي جزئی و جمله بزرك موجب کلي یا – جمله کوچك موجب کلی و جمله بزرك منفي جزئی باشد یا جمله کوچك منفی کلي و جمله بزرك موجب جزئی باشد

[١] اگر هر دو جمله کلي باشند :

ب [همه] == ج است
ا [هیچیك] == ب نیست

پس: ج « بعضا == ا نیست

(٢) اگر جمله کوچك موجب جزئی باشد الخ :–

ب (بعضا) == ج است
و«ا»[هیچیك]== ب نیست

پس :– ج (بعضا) = ا – نیست

٣ اگر جمله کوچك منفی جزئی باشد الخ :–

ب (بعضا) == ج نیست
و ا [همه] == ب است

پس :– ج (بعضا == (ا) – نیست

٤ اگر جمله کوچك موجب کلی باشد الخ :–

ب [همه] == ج است
و ا {بعضا} == ب نیست

پس :– ج بعضا == ا – نیست

٥ اکر جمله کوچك منفی کلي باشد الخ

ب [هیچیك] = ج نیست
و ا [بعضاً] = ب است

پس . — (ج) بعضا = (ا) نیست

قانون قضایای در هم (مختلط)

اختلاط یا (درهمي) آن است که قضایای جهتی باهم مخلوط ودر هم شوند یعنی قیاس ازدو قضیه مختلف جهتي تشکیل یابد

اختلاط در شکل اول

— ۲ — قیاس — (قضایای جهتي)

قیاس قضایای خصوصی و سوری و متروك و جهتی همه از بیانات کذشته معلوم است اما قیاس اختلاط قضایاي جهتي در شکل [ا] دارای یك شرط است و آن عبارت است از اینکه « جمله کوچك » آن بسیط یا مرکب ممکن نباشد (بعقیده متأخرین]

﴿فاریابی﴾ — عقیده دارد که اکر جمله « بسیط ممکن » باشد نتیجه صحیح خواهد بود .

ج همه وجوباً = است باب
و ب [همیشه] = است با «ن» مادامی که ب هست

پس ج همیشه «ن» است مادامي که ب هست

قانون استنتاج در اختلاط (شکل ۱)

اختلاط اکر از « بسیط شرطی و مرکب شرطي و بسیط عرفي و مرکب عرفی » باشد نتیجه از نوع « جمله کوچك » خواهد بود و در غیر انها مثل جمله بزرك است

هر پرنده { ضروره } بال میزند بشرط پریدن - (بسیط شرطي)
وهر بال زننده [دائما] پرواز میکند مادامیکه بال میزند - [بسیط عرفی]

پس هر پرنده پرواز میکند « ضرورة » بشرط پریدن [نتیجه مثل جمله کوچك است یعنی بسیط شرطی]

هر ادمی وجوبا نفس میزند مطلقا (بسیط مطلق)
وهر نفس زننده همیشه حیوان است مادامی که نفس میزند

پس . هر آدمي حیوان است مادامی که نفس میزند

اختلاط در شکل دویم

واما قیاس قضایای جهتي در شکل دویم دارای دو شرط است

(۱) جمله کوچك آن [بسیط ضروري یا مرکب ضروری] یا « بسیط دائمي یا مرکب دائمی » باشد

(۲) بسیط یا مرکب ممکن در آن قیاس ذکر نشود مکر با بسیط ضروري یا با قیاسی که جمله بزرک آن بسیط یا مرکب شرطی باشد .

هر ادمي [ضروره] نفس می زند (بسیط ضروري)
و هیچ جمادی نفس نمیزند بطور امکان (بسیط ممکن)

پس : هیچ آدمی جماد نیست . . . .

قانون استنتاج در اختلاط شکل [۲]

در قضیه مختلط اکر یکی از دو جمله آن « دائمي » باشد نتیجهٔ آن دائمی خواهد بود و الا از نوع جمله کوچك میباشد بشرط آن که الفاظ : « ضروره و عدم ضرورت و نه همیشه » و

امثال آن‌ها در نتیجه ذکر نشود:

هر آدمي ضروره نفس میزند	بسیط ضروري
و هیچ جادی نفس نمیزند بطور امکان	بسیط ممکن

پس: هیچ آدمي جماد نیست....

اختلاط در شکل سیم

و اما قیاس اختلاط قضایای جهتي در شکل سیم دارای یك شرط است.

و آن عبارت است از اینکه «جمله کوچك» آن بسیط یا مرکب ممکن نباشد: -

قانون استنتاج در اختلاط شکل [۳]

اگر جمله بزرک - قیاس بسیط شرطی یا مرکب شرطی یا «بسیط عرفي یا مرکب عرفي» باشد نتیجه [عکس] جمله کوچك است [بشرط حذف «نه همیشه» در هر دو بسیط و اثبات آن در هر دو مرکب]

و اگر جمله بزرک قضیه دیگر باشد نتیجه از نوع جمله بزرک است

همیشه هر نفس زننده حیوان است بشرط نفس زدن	(بسیط عرفي)
و هر نفس زننده نامي است مطلقا	(سیط مطلق)

پس حیوان نامي است مطلقا «نتیجه از نوع جمله بزرك»

اختلاط در شکل چهارم

و اما قیاس اختلاط قضایای جهتي در شکل چهارم دارای «۴» شرط است

«۱» قیاس از بسیط ممکن یا مرکب ممکن تشکیل نیابد

«۲» اگر یك جمله آن منفی باشد بطور منعکس ذکر شود

«۳» اگر هر دو جمله قیاس کلی باشد و جمله کوچك آن منفي بایستی جمله کوچك آن بسیط یا مرکب دائمی یا بسیط یا مرکب ضروری باشد

«۴» اگر جمله کوچك قیاس کلی منفي و جمله بزرک آن جزئی موجب باشد بایستي جمله کوچك آن مرکب شرطی یا مرکب عرفی و جمله بزرك آن بسیط عرفي باشد

قانون استنتاج در اختلاط شکل ٤

نتیجه اختلاط شکل ٤ سه قسم است.

(۱) اگر دو جمله قیاس کلی و موجب باشد یا هردو موجب باشد یا هر دو موجب و جمله بزرك جزئی باشد - در این وقت اگر جمله کوچك ضروری یا دائمی باشد نتیجه عکس جمله کوچك است و اگر جمله کوچك ضروری یا دائمی نباشد نتیجه (بسیط مطلق) خواهد بود

(۲) اگر دو جمله کلي باشد و جمله کوچك منفی - پس یکي از دو جمله دائمي یا ضروری باشد نتیجه دائمی خواهد بود و اگر یکي از دو جمله ضروری یا دائمی نباشد نتیجه عکس جمله کوچك خواهد بود

(۳) اگر هر دو جمله کلی باشد و جمله کوچك موجب یا آنکه جمله کوچك موجب جزئی و جمله بزرك منفی کلی باشد - پس در اینحال اگر جمله بزرك ضروری یا دائمی است نتیجه دائمی

خواهد بود ☆ و اگر جمله بزرك ضروری یا دائمي نیست نتیجه عکس جمله کوچك است .

هر نفس زنده (وجوباً) حیوان است (کلی موجب)
و آدم همیشه نفس زنده است مادامي که آدم است [کلی - دائمي]

پس : بعضی از حیوان همیشه آدم است [نتیجه دائمی]

۳ قیاس (قضایاے شرطی)

قیاس قضایاي شرطی بر [٥] قسم است
(۱) قیاس قضایاي متصل ☆ ☆
[۲] قیاس قضایای منفصل ❁❁
[۳] قیاس قضایاي حقیقي ومتصل () ☆
(٤) قیاس قضایاي حقیقي و منفصل ()❁
[٥] قیاس قضایای متصل و منفصل ☆ ❁

(۱) ☆☆ قیاس قضایاے متصل – در تمام اشکال

چهار کانه مثل قضایای حقیقي است .

اگر ج ═ د باشد س ═ ع خواهد بود
و اگر س ═ ع باشد ن ═ ف خواهد بود

پس . اگر ج ─ د باشد ن ═ ف خواهد بود

(۲) ❁❁ ❁❁ قیاس قضایاے منفصل در تمام

اشکال چهار کانه نیز مثل قضایای حقیقی است بشرط آنکه جمله بزرك یا جمله کوچك کلی باشد و هر دو هم موجب باشند.

یا « ا » همه — ب هست یا ج همه — د

در نتیجه های مختلط غالبا الفاظ (مادام) و [همیشه] حذف میشود

وهمیشه یا د همه — ه است یا (و)همه — ز

پس[ا]ـ همه = «ب» هست یا «ج» همه = «ه» یا[و]همه = [ز]

۳ () ☆ قیاس قضایاے حقیقي و متصل

در تمام اشکال چهار کانه مثل قضایای حقیقی است بشرط آنکه قضیه متصل موجب باشد وقضیه حقیقی هم بجای جمله بزرك باشد و شرکت (وسط متروك) هم در تالی متصل و مقدم حقیقی باشد

(متصل) اگر (ا) همه = (ب) باشد – (ح) همه = (د)خواهد بود
(قضیه حقیقی) — (د) همه = ه میباشد

پس اگر (ا) همه = «ب» باشد «ج»همه = «ه» خواهدبود

در این جا جمله بزرك حقیقي است و شرکت که عبارت از (د)است در متصل و مقدم حقیقی است

٤ ()❁ قیاس قضایاي حقیقی و منفصل

در تمام اشکال مثل قضایاي حقیقی‌است ولی از حیث ترکیب دو قسم میباشد« ۱ » قضیه حقیقی باهریك از اجزای قضیه منفصل ترکیب نموده و مکرر میشود (۲) قضیه حقیقی یکی باشد

[۱] اگر مکرر شود با محمول هریك متحد است یا مختلف است اگر متحد است نتیجه « قضیه حقیقي » خواهد بود و اگر مختلف است نتیجه قضیه شرطی میباشد

متحد

ج همه یا [ب] است یا [د] یا [ه]

[ب] همه = است با (ط) و [د] = است با (ط) و [ه] مساوی است با ط

پس ج همه = با ط

(در مثال فوق چون محمول جله بزرك همه عبارت است از (ط) متحد است و نتیجه (قضیه حقیقي است)

مختلف

ج همه یا = [ب] یا = [د] یا = [ه]

[ب] همه = ن است و (د) همه = ط است و (ه) همه = [ز] هست

پس : ج یا همه ن است یا همه ط است یا همه [ز]

(در مثل فوق چون محمول جله بزرك مختلف است (یکي ج و یکی ن یکی ط و یکي ز) نتیجه شرطي است

۵ قیاس قضایاي متصل و منفصل

در تمام اشکال مثل قضایاي حقیقي است بشرط آنکه قضیه متصل جمله کوچك واقع شود وقضیه منفصل موجب باشد و جمله بزرك واقع گردد.

(متصل) اگر ا همه = ب باشد — ج = د خواهد بود

[منفصل] همیشه یا ج = د است — یا ه = ز میباشد

پس : همیشه یا ا = ب هست — یا ه = ز

۲ قیاس غیر حقیقی

[مراجعه به (مبحث ۳ قیاس یا حقیقی است یا غیر حقیقي یا متنوع]

تعریف قیاس غیر حقیقی چنانچه قبلا ذکر شد قیاسی است که نتیجه آن بهمان صورت در خود قیاس باشد [قیاس غیر حقیقي را

قیاس استثنائی نامند]

اگر * ⬭ باشد * ◈ است

* که ⬭ است

پس * ◈ است

قیاس استثنائي مرکب است از یك قضیه شرطی و یك قضیه دیگری که یك قسمت ازقضیه شرطي را اثبات وتائید یا نفی و انکار نماید :

هر وقت بمدرسه بروید درس خواهید خواند

مدرسه که میروید

پس : درس خواهید خواند

[تحلیل] : قضیه (۱) یعنی جله کوچك قضیه شرطی وقضیه ۲ یعنی جله بزرك یك قضیه ایست که یك قسمت از قضیه کوچك را (هر وقت بمدرسه بروید) تأیید و اثبات می نماید

هروقت بمدرسه بروید درس میخوانید

مدرسه که نمی روید

پس درس نمی خوانید

[تحلیل] : قضیه (۱) یعنی جله کوچك قضیه شرطي است وقضیه دویم یعنی جله بزرك قضیه ایست که یك قسمت از قضیه کوچك را، { هر وقت بمدرسه بروید } نفي و انکار می نماید

قانون استنتاج

در قیاس غیر حقیقی « از قسم متصل »

جمله بزرك در قیاس استثنائی متصل اگرموجب باشد نتیجه عین قسمت دویم قضیه متصل : (جمله کوچك) خواهد بود و اگر منفي باشد نتیجه ضد قسمت دویم قضیه متصل میباشد

هر وقت مدرسه بروید درس میخوانید « قضیه متصل » جله کوچك

مدرسه که می روید «جمله بزرك» موجب
پس درس می خوانید «نتیجه : عین قسمت دویم جمله کوچك است

هر وقت مدرسه بروید درس میخوانید «قضیه متصل» جمله کوچك
مدرسه که نمی روید جمله بزرك منفي
پس : درس نمی خوانید «نتیجه : صد قسمت دویم جمله کوچك

قانون استنتاج

در قیاس غیر حقیقي [از قسم منفصل]

در قیاس غیر حقیقی از قسم منفصل نیز معني نتیجه همان حال غیر حقیقی متصل را خواهد داشت اما در صورت فرق دارد و در واقع بر عکس قیاس متصل است

— مثلا اگر جمله بزرك در قیاس استثنائی منفصل موجب باشد نتیجهٔ ضد قسمت دویم (*) قضیه منفصل : [جمله کوچك] خواهد بود و اگر منفي باشد نتیجه عین قسمت دویم قضیه منفصل می باشد

کتاب یا منطق است یا غیر منطق (قضیه منفصل) جمله کوچك
این کتاب که منطق است جمله بزرك موجب
پس غیر منطق نیست نتیجه [نقض قسمت دویم قضیه منفصل]
کتاب یا منطق است یا غیر منطق قضیه منفصل : (جمله کوچك)
این کتاب منطق نیست جمله ازرك : [منفی
پس غیر منطق است نتیجه [عین قسمت دویم قضیه منفصل]

— ٣ — قیاس متنوع

[مراجعه به صفحه ١ مبحث ٣ قیاس سه قسم است ١ حقیقي ٢ غیر حقیقي ٣ متنوع]

---

[*] یعنی منفي است زیرآ ضد موجب (منفي) خواهد بود

قیاس متنوع : — چندین قسم قیاس است که (ارسطو) آن هارا (قیاسهای منضم) نامیده و « ابن‌سینا » به (لواحق قیاس) موسوم داشته است زیرا نتایج آن ها را مورد اعتبار حقیقی ندانسته اند

قیاس متنوع ٤ قسم است

- ١ - قیاس أشترا کی
[٢] قیاس ترکیبی
٣ قیاس تتبعي
٤ قیاس باطل

— ١ — قیاس اشتراکي

س == (ج)
و - ع == ك است [زیرآ ع - ج - است]
پس : س == گ است

قیاس اشتراكي که آن را « تمثیل » گویند عبارت‌است از اینکه يك خصوصیتی را برای چیزي قائل شویم جهت آنکه آن خصوصیت در يك چیز دیگری که جزء یا شبیه به چیز اول است موجود است

دانا همیشه زنده است مثل این کتاب
و این کتاب تا ابد خواهد بود [زیرا همیشه زنده است]
پس دانا تا ابد خواهد بود

در اینجا (تا ابد بودن) را که يك خصوصیتي است برای دانا قائل شدیم بجهت آن که ان‌خصوصیت در کتاب که شبیه همان دانا است موجود میباشد

ـ ۲ ـ قیاس ترکیبي

ـ ۱ ـ

ج = د است

د = س هست

س = ن هست

ن = م هست

پس :ـ ج = م هست

ـ ۲ ـ

ج = د هست

د = س هست

پس :ـ ج = س هست

ج = س هست

س = ك هست

پس :ـ ج = ك هست

قیاس ترکیبي (قیاس مرکب) یك سلسله قضایای مربوط به یکدیگر است که از همه آنها یك نتیجه حاصل میشود

یا آن که قصبه است که از نتیجه آن و یك مقدمه دیگر قیاس دویمي ساخته شود تا از آن نتیجه دیگر گرفته شود و از نتیجه دویم با مقدمه دیگر قیاس دیگر ساخته شود که نتیجه دیگر از آن حاصل شود تا آخر

مثال (۱)

✡ = ❖

❖ = ◯

◯ = ▭

▭ = {}

{} = ⬭

پس : ✡ = ⬭

مثال دویم :

✡ = ❖ است

❖ = ◯ است

پس [✡] = [◯] است

[✡] = ◯ است

◯ = ▭ است

پس [✡] = ▭ است

(✡) = [▭] است

▭ = ◯ است

◯ = ⟡ است

پس [✡] = [⟡] است

ـ از مثالهای فوق بخوبی معلوم میشود که در هر قسم قیاس ترکیبی یك نتیجه بیشتر حاصل نمي شود و آن عبارت است از (✡ ـ ...) نهایت آنکه در اولی نتیجه تکرار نمي شود و در دویمی نتیجه مکرر است ـ در منطق جدید این قسم قیاس را « Surety » مي نامند

ـ ۳ ـ قیاس تتبعي

قیاس تتبعي (استقرائي) : عبارت است از اینکه یك

خصوصیق را برای یك امر کلی قائل بشویم جهت آن که آن خصوصیت در پاره از اجزاء همان کلی وجود دارد.

موجودات ممکن عبارت است از حیوان و نبات و جماد
حیوان و نبات و جماد جسم هستند

پس : — موجودات جسم هستند

{ در مثال فوق اخصوصیت } عبارت است ازجسم بودن که برای موجودات قائل شده ایم زیرا پارهٔ از أجزاء موجودات که عبارت از حیوان و نبات و جماد است جسم هستند (*)

— ٤ — قیاس باطل

قیاس باطل « قیاس خلافی » یا (خلفي) آن است که یك خصوصیق را برای چیزی قائل شویم بدلیل اینکه فقدان و ضد آن باطل است : قیاس باطل مرکب أز دو قیاس است یکی قیاس حقیقي دیکری قیاس غیر حقیقی ـ و قیاس حقیقي آن مرکب از یك قضیه حقیقی (حملی) و یك قضیه متصل است

مثلا شما مي خواهید ثابت کنید که همه حیوان انسان نیست : می گوئید اگر همه حیوان انسان نیست پس نقیض آن راست است یعنی حیوان همه انسان است و انسان هم که همه

(*) این قیاس بکلي فاسد است زیرا ممکن است بکوئیم ،

موجودات ممکن عبارت است از انسان و میمون و اسب
انسان و میمون و اسب متحرك به اراده هستند

نتیجه میدهد ، موجودات متحرك به اراده هستند (و این فاسد است زیرا همه موجودات متحرك به اراده نیستند

عاقل است نتیجه این می شود که اگر همه حیوان انسان است همه حیوان هم عاقل است و البته بدیهی است که محال است همه حیوان همه عاقل باشند پس بایستی همه حیوان انسان نباشد و اینها روی هم رفته دو قیاس میشود : —

قیاس حقیقی
(جمله کوچك) اکر فراز [حیوان همه ═ آنسان نیست] راست نباشد آلبته همه حیوان انسان است راست خواهد بود
[جمله بزرك] و انسان همه عاقل أست

[نتیجه] پس : اگر فراز (حیوان همه — انسان نیست) راست نباشد حیوان همه عاقل است

قیاس استثنائی
اگر فراز « حیوان همه أنسان نیست » راست نباشد حیوان همه عاقل است
اما همه حیوان که عاقل نیست

پس : همه حیوان انسان نیست

— از مثال فوق معلوم شد : بایستي نتیجه راکه ازقیاس اول اخذمیشود جمله کوچك قیاس دوم « که قیاس استثنائي است » قرار داد و نتیجه دوم همان خصوصیتی است که قائل شده ایم

•——••——••——••——•

براي قیاس یك قسم دیکری قائل شده اند که آنرا قیاس پنهان یا (اضماری) نامند و آن این است که یکی از دو مقدمه « بزرك یا کوچك » حذف شود مثلا : —

« خون آبکی است پس در بدن جاري است »

در اینجا جمله بزرك حذف شده است و آن این است که :

« هرچه ابکي است جاری خواهد بود »

قیاس جدید

[هربرت میلون و بوزانکت] — تعبیر و ترتیب دو یا چندین قضیه بزرك و كوچك [مراجعه به مبحث اول قیاس] را برای گرفتن کلام جدید و نتیجه [تحول Reduction] نامیده اند — در واقع، جمله بزرك و جمله كوچك را که دو مقدمه قیاس است متحول به کلام جدیدی میکنیم که خلاصه آن دو مقدمه است و آن را [نتیجه] می نامند یا نتیجه را از دوقسم تعبیر اخذ مي نمائيم

پس (قانون تحول) عبارت است از تشکیل قیاس و استنتاج و تحویل اشکال

— و بطور کلی قیاس را بر دو قسم نموده (۱) قیاس مستعمل دویم قیاس غیر مستعمل — قیاس غیر مستعمل عبارت است از قیاس در حسیات و از قیاسی که مقدمات آن غیر ثابت است.

و قیاس مستعمل عبارت است از (قانون محقق) یا قیاسي که پایه آن بر روي ملاحظه و نظر و اثبات باشد چنانچه در مواد قیاس ذکر خواهد شد

قانون تحول

«۱» ما ان چه بایستي راجع به تحول قضایا توضیح بدهیم در قسمت قیاس ذکر شده و اینك ذیلا چهار شکل ارسطو [شکل «۱» شکل «۲» شکل «۳» شکل «۴»] و نظریات علمای اروپا نسبت به هر یك ایراد میکردد: —

نوع (۱) شکل راست: شکل (۱) ـ تاشبیه شکل ٤ ارسطو

x = f	هوا با اکسیژن است
u = x	ایدرژن با هوا است
u = f	ایدرژن با اکسیژن است

مقدمه اول کبري (جمله بزرك) مقدمه دوم جمله كوچك (صغري) — سخن اخیر: نتیجه (برعکس تشکیل قیاس ارسطو: چنانچه در قیاس ارسطو بیان نمودیم: مقدمه كوچك مقدم بر مقدمه بزرك میشود و در اینجا برعکس مقدمه بزرك مقدم میشود و بنا براین شبیه به شکل ٤ ارسطو است جز اینکه چون موضوع نتیجه بایستی مرکب از موضوع صغرا و محمول کبرا باشد نتیجه از زیر به بالا شروع میشود

نوع (۲) شکل نار است (شکل ۲) یا شکل اول ارسطو

f = x	منطق ـ علم عقل است
x = u	علم عقل ـ فلسفه است
u = f	منطق — فلسفه است

مقدمه جمله بزرك (کبری) و مقدمه دویم جمله كوچك (صغري) و سخن اخیر نتیجه است (مطابق شکل اول ارسطو) ولي این شکل را اروپائیها کمتر بکار میبرند و شکل راست بیشتر مورد استعمال است

نوع (۳) شکل منفي (شکل ۳) یا شکل ۲ ارسطو

f = x	منطق بانسان عقل مي‌آموزد
u = x	بدیع به انسان عقل نمی آموزد
u = f	پس بدیع منطق نیست

مقدمهٔ اول کبری ـ مقدمه دویم صغری است و چون شرط این شکل آن است که یکی از دو مقدمه آن منفی باشد و برای قیاسهای موجب بکار برده نمی شود لذا آنرا (شکل منفی) نامند

نوع [٤] شکل جزئي (شکل ٤ ـ یا شکل ۳ ارسطو)

$x = f$	اخس جزئی است
$x = u$	و اخس ـ نتیجهٔ این شکل است
$u = f$	نتیجهٔ این شکل جزئی است

این شکل براي نتیجه های جزئی است ـ و بطور کلي باید دانست که وقتي یکی از دو مقدمه (کبری. صغري) منفي یا جزئي باشد نتیجه منفي یا جزئي خواهد بود و این است معنی: (نتیجه تابع اخس «یعنی پست تر» است) و بهمین ملاحظه در منطق نفی و جزئي بودن را (خست یا پستي) می نامند

تحول شکل ـ بمناسبت گرفتن نتیجه از دو مقدمه «جمله کوچك و جمله بزرك» در یکي از اشکال گرفتن همان نتیجه را از شکلي دیگر (تحول) مي نامند:

$f = x$	:	$x = f$
$x = u$		$u = x$
$u = f$		$u = f$

در اینجا نتیجه را از شکل ناراست [شکل اول] تحویل داده یا آنکه شکل نار است را بشکل راست برای اخذ نتیجه محول داشته ایم

ـ معلوم است که قیاس غیر حقیقي و قیاس قضایاي شرطی نیز مورد توجه علمای منطق جدید نیست براي اینکه قضایای آنها مشکوك و مردد است مراجعه بقیاس غیر حقیقی و شرطی) وبهتر آن است که به قیاس حقیقی متحول شود

یك قسم قیاس که مرکب از قضایای شرطي است در منطق جدید (قیاس فرضی) Hypotheticalsyllo gism مینامند (مراجعه به مواد جدید قیاس) بطور کلی اشکال در منطق جدید بر ٤ قسم است [۱] شکل راست که نتیجه چپ براست میرود [۲] شکل نار است ۳ شکل منفی (٤) شکل جزئی ـ و در تمام این اشکال جمله بزرك (کبری) مقدم بر جمله کوچك (صغري) میشود برعکس منطق منقول از ارسطو

ـ [در اینجا فقط مقصود بیان اشکال جدید قیاس بوده اما کیفیت و ترکیب قیاس رجوع شود به قسمت آخر صناعات: (منطق جدید و مواد قیاس)



مبحث ٥و٦

صناعات

که آنرا ارسطو ایولتیك (*) نامیده است

صناعات ارسطو [صناعات پنجگانه] عبارت است از مواد قیاس (مراجعه به صفحه (٥١) مبحث قیاس: (قیاس داراي دوچیز است ماده وصورت)

مواد قیاس: ــ عبارت است از مراتبي که از روی اعتبار یاعدم اعتبار یك قیاسي را معناً تشکیل میدهد (اگر بجاي مواد [معاني قیاس] بگوئیم بهتر است زیرا (مواد) احیاناً به جنس مقدمات ونتیجه وموضوع ومحمول قضاياي قیاس اطلاق میشود

مواد قیاس عبارت است از صناعات پنجگانه: ــ

موافق تقسیم ارسطو: (۱) برهان (۲) مناظره (۳) خطابه ٤ شعر ٥ سفسطه و موافق تقسیم «فارابی» (۱) یقینی (برهان) (۲) غیر یقینی (جدل خطابه سفسطه)

قسم «۱» از صناعات

(۱) برهان

برهان عبارت است از ماده قیاسی که طرف اعتماد و صحت باشد وبعبارة اخری یقینی ذهن وعقل محسوب میشود و مقصود

[*] آپولتیك: قوانین صناعات پنجگانه

از آن شناختن و تمیز میان صحیح و فاسد است و قضیه برهانی هر قضیه ایست که از جنس برهان باشد و قیاس برهانی هر قیاسي است که نتیجه آن یقینی عقل بوده و بواسطه ترکیب برهانی طرف اطمینان عقل واقع شده است و آن بر دو قسم است (۱) بدیهي (۲) نظری

برهان بدیهی (۷) قسم است

«۱» برهان حقیقی
۲ برهان حسي
۳ برهان وجدانی
٤ برهان تواتری
٥ برهان تبادری
٦ برهان حدسی
۷ برهان تکراری [مجربات]

ــ ارسطو اقسام برهان را به شش قسم معین نموده است زیرا برهان وجدانی و حسی را یکی شمرده وبه «محسوسات» و «مشاهدات» موسوم نموده است

«۱» برهان حقیقی

برهان حقیقی یا [برهان بدیهي] «بدیهیات یا اولیات» قضایائی است که تنها فکر در موضوع و محمول آن حکم به نسبت مي دهد یعنی عقل در دفعه اول نسبت میان موضوع و محمول را ایجاب می نماید:

۲ ـ دو برابر ـ ۱ ـ است
۱۰ دو برابر ـ ٥ ـ است

۳۰ سه برابر ـ ۱۰ ـ است

همه این کتاب بیش از نصف این کتاب است

۲ برهان حسی

برهان حسی [که آنرا ارسطو یك قسم از مشاهدات دانسته است] قضایائی است که یکی از حواس « حس شنیدن ، دیدن بوئیدن ، چشیدن ، مالش ، فشار » نسبت میان موضوع و محمول را حکم بدهد :

قند شیرین است
اسمان آبی رنك است
رعد صدا دارد
برق تابش دارد
۱۱۱۱۱ ۵ برابر ۱ هست

برهان وجدانی

برهان وجدانی [که آن را ارسطو در جزو محسوسات و مشاهدات شمرده است] قضایائي است که نسبت میان موضوع و محمول را وجدان و ضمیر انسان حاکم باشد ☆ یعنی وجدان بـه صحت آن حکم نماید (رجوع بقسمت [۲] علم طبایع صفحه ۱۰۹ الخ)

من تشنه هستم
من بیم وترس دارم

۴ برهان تواتری

برهان تواتری (متواترات) قضایائی است کـه حس و عقل هر دو در حکم به نسبت میان موضوع و محمول آن ذی مدخل باشند

یا به عبارة دیگري قضایائی است که بواسطهٔ شیوع زیاد وکثرت گواهي مردم عقل به صحت آن حکم نماید : —

ینکی دنیا قسمت جدید عالم است
برلین یك شهر آلمان است
مسکو به یکنفر فیلسوف ایرانی است

۵ برهان تبادري

برهان تبادري قضایائي است که ذهن بـه قیاس آنها مبادرت می نماید یعنی به مجرد درك آن قضیه نسبت بـه قیاس آن تبادر ذهن والنتقال حاصل میشود [رجوع بقسمت « ۲ » علم طبایع صفحه ۳۸ و ۵۰] : —

۲ ـ جفت است « ❀
۳ ـ فرد است

۶ برهان حدسي

برهان حدسي یا برهان انتقالي (حدسیات) قضایائي است که ذهن در آن منتقل به علم یا یك امر نظري مي شود (☆☆) و به عبارة اخری عقل از روي یك نظر به علمی وجـود یك مطلبی را یقین می نماید : —

« ❀ » بمجرد درك زوج بودن ۲ به قیاس آن ذهن منتقل مي شود که :
« ۲ منقسم به دو قسمت متساوی است »
« و هر منقسمی به دو قسمت متساوي جفت است »
« پس ۲ جفت است »

(☆☆) فرق میان برهان تبادری و برهان حدسي این است که تبادری : انتقال ذهن است از یك امر نظری به یك امر بدیهی { که آنرا فکر نامند } و حدس انتقال ذهن است از یك امر بدیهی به یك امر نظری و بعد مراجعت آن ببدیهي [که آنرا { حدس } گویند]

در کره ماه حیوان نیست

(زیرا وجود هوا در آن بنظر نمی آید ،

در کره مریخ آدم وجود دارد

(زیرا علائم مصنوعات انسان درآن دیده میشود)

۷ برهان تکراری

برهان تکراری «مکررات»: قضایائی است که تکرار وقوع آن و ادراك حس موجب شود به عقل صحت آن را حکم نماید : —

کـنین موجب دفع مالاریا است

در آب میکروب موذی و غیر موذی است (*)

برهان نظری

ارسطو اقسام گذشته برهان را همه از ضروریات — (بدیهیات) شمرده است و برهان نظری را بر دو قسم منقسم نموده است

(۱) برهان معلولی = (استنباط غائی)

(۲) برهان علی = (استنباط تطبیقی)

۱ برهان معلولی

برهان معلولی آن است که از معلول پی بـه علت برده شود و آن را «برهان انی» و [برهان از تالی] نیز گویند [رجوع به قسمت (۶) : علم طبایع صفحه ۹۵ ـ استنباط غائی]

این مریض درد سینه دارد

(*) زیرا مکرراً به آ بین (مکرسکوب) دیده شده و عقل بواسطه تکرار وقوع و احساس باصره حکم میکند که در آب میکروب است

وهر کسي که درد سینه دارد مسلول است

پس این مریض مسلول است

در مثل فوق درد سینه که [وسط متروك] است معلول مرض سل واقع شده و از آن معلول [درد سینه] پی به علت (مرض سل) برده شده است و نتیجه ما این است که (این مریض مسلول است)

(فلسفه جدید) این برهان را محکم شمرده است و براهین فلسفي فلاسفه اروپا بر همین منوال است (*)

«قوشچي» و «نصیر الدین طوسی» — نیز به همین عقیده بوده اند

برهان علی

برهان علي آن است که از علت پی به معلول برده شود آنگاه وجود علت ثابت میگردد و آن را (برهان لمی) و (برهان از پیش) نیز نامیده اند [رجوع به پسیکوژی] قسم (۲) صفحه ۹۶ استنباط تطبیقي]

این مریض مسلول است

و هر کسی مسلول است درد سینه دارد

پس این مریض درد سینه دارد

در مثل فوق مسلول که (وسط متروك است علت درد سینه واقع شده است و از علت که مرض سل است پی به معلول [درد سینه] برده شده و نتیجه ما این است که [این مریض درد سینه دارد]

(*) نصیر الدین طوسی و علامه قوشچی هرد و این برهان را در فلسفه خود بکار برده و بهترین انواع برهان انسته اند و همچنان علماي كلام همه معتقد به برهان معلولی بوده اند

ارسطو — این نوع برهان را بهترین اقسام براهین فلسفي دانسته و برهانهاي او ازهمین قسم است

قسم ۲ ارضاءات

(۲) مناظره

مناظره یا [جدل] عبارت است از ماده قیاسی که طرف اعتماد کامل و صحت نبوده و بعبارة اخري عقل بوجود آن یقین نداشته باشند و پایهٔ آن بر روی اشتهار و یا گمان، یا فرض باشد.

« ارسطو » — میگوید جدل — کلیهٔ عبارت است از منتشرات خواه صحیح باشد خواه غیر صحیح و مقصود این است که مخاطب را قانع نمایند یا کسی را که آشنا به برهانی نیست مخاطب قرار دهند پس معلوم است که مقصود از جدل معرفت صحت و سقم نیست بلکه مقصود قانع کردن مخاطب است در مناظره و گفتگو بعبارة اخري براي غلبه بر دشمن میباشد بنا بر این جدل بر سه قسم است

(۱) مشهور ادبي
(۲) مشهور عادي
(۳) مشهور فرضی

۱ مشهور ادبی

مشهور ادبي « که « ارسطو » آنرا بامشهور عادي یکی شمرده است » جدلی است که پایهٔ آن بر روی شهرت های اخلاقي باشد خواه نزد همه و خواه نزدیك طایفه و خواه نزد یك فرد بنا بر این مشهور ادبی منقسم به ٤ قسم میشود « ۱ » مشهور ادبی عمومی « ۲ » مشهور ادبی انفرادی « ۳ » مشهور ادبی اجتماعی « ٤ » مشهور ادبی فردي

[رجوع به قسم اول (علم تربیت) اخلاق اجتماعی وانفرادی]

(۱) « مشهور ادبي » :
تحصیل علم در مسافرت است — نزد همه

(۲) « مشهور ادبي انفرادي » :
عزلت از صفت پسندیده است — در اخلاق انفرادی

(۳) « مشهور ادبي اجتماعی » :
اقتصاد و صرفه از آداب نیکوست — در اخلاق اجتماعي

(٤) « مشهور ادبي فردی » :
بداخلاق را بایستی بمهربانی تربیت نمود — نزد همتر و نار دشو

۲ مشهور عادی

مشهور عادي که « ارسطو » آنرا با مشهور ادبي یکي شمرده است جدلي است که پایه آن بر روي عادات معینه افراد یا ملل [انفرادي واجتماعی] باشد :

سیگار کشیدن مذموم است) نزد کسی که نمیکشد
سیگار کشیدن مذموم نیست) نزد کسی که میکشد

۳ فرضی

مشهور فرضی یا (مشهور تسلیمی) مناظره ایست که براي قانع کردن مخاطب - انسان قبول مینماید و بعبارة اخری مطلبي را که مخاطب قائل است انسان در برابر او تسلیم شده و مسلم میشمارد خواه آن

مطلب مسلم و صحیح باشد خواه غیر مسلم یا غیر صحیح آنگاه از روی همان مطلب مسلم و فرض شده بر او غلبه میکند

فرض میکنیم : وطنیت خوب نیست (چنانچه خصم مثلا قائل است) :—

منزل خودرا بمن بدهید و خودتان بي منزل زندگانی کنید برای آنکه وطنیت خوب نیست (☆)

قسم سیم از صناعات

(۳) خطابه

خطابه یانطق ماده قیاسی است که مسموع یامعقول یامظنون است و آنها را براي مردم اظهار داشته و نقبولانند

(☆) وقتي که مثلا طرف معتقد به وطنیت نیست انسان برای اقناع او یعني برای این که باوغلبه نموده و افهماند که وطنیت خوب است در اول دفعه به اومی کوید : (تسلیم می شوم که وطنیت خوب نیست) انکاه قضیه دیکری بران حمل نوده واظهار میدارد که خانه خود را بمن بدهید و خود بی منزل بهسر برید البته این کار مستحسن نیست پس معلوم میشود که وطنیت خوب است

و بعبارة دیکر : به مطالبي که مقصود است مردم را تشویق نمایند

— خطابه در میدان عامه بیش از جدل و سایر اقسام مواد قیاس وحتي بیش از برهان مؤثر است و بهمین جهت مي بینید که نطقهای مهیج غالبا تاثیر مي کنند و بمورد عمل مي رسد و انواع نطق نیز برحسب تربیت ملل مختلف است

— نطقهای سیاسی و اجتماعی غالبا در مللی که بیشتر به مبادی اجتماعي متمسك هستند اثر دارد بنا براین خطابه بر(٥) قسم است

[۱] خطابه مسموع

[۲] خطابه مسلکی

[۳] خطابه خرافتي

(٤) خطابه قبولي

٥ خطابه گماني

(۱)خطابه مسموع

خطابه مسموع : خطابه ایست سمعي که دعوت به قبول اراء

وعقاید مخصوص می نماید :-

عقل عبارت است از مجموع تصورات وباشناختن حقایق

عقل جوهری است مجرد ومفارق از ماده

۲ خطابه مسلکی

خطابه مسلکی خطابه ایست سمعي که دعوت به پیروی مرام یك عده یا یك جمعیت اجتماعی وسیاسی نماید مثلا درخطابه سوسیالیزم :-

هرکس باید حقوق خودرا بشناسد -

فقرا بایستی با اغنیا در حقوق و بهره وری زندگانی مساوی دانست

یادر خطابه تبلیغ صوفیا :

ماورا ناسوت (انسان) جبروت (عالم ملائکه) است

ماوراء جبروت لاهوت (ماوراء طبیعت) است)

مقالات جرائد وبیانات ناطقین از نوع خطابه مسلکي است وهریك از این خطابه های مسلکی فقط نسبت به طرفداران یا بي طرفها خطابه مسلکی محسوب مي شود اما نسبت به مخالفین از نوع خطابه مسلکي نیست

۳ خطابه خرافتی

خطابه خرافتي یا وهمی خطابه ایست سمعي که از موهومات و خرافات دعوت شود و مطالبی که عقل باور نمیکند وحس هم در آن ادخال نمی تواند ایراد گردد ؛ -

آل یك جنی است که بدیدن زن زائیده مي آید
به درخت هر کس سنك بپراند مرض [صرع] میگیرد
اگر کسي شب سنگي در چاه بیندازد دیوانه میشود

کتابهای متنوع در طلسمات و تسخیر جن و تسخیر کواکب و خورشید « هیمیا » (*) و امثال آنها از همین قبیل است

(*) ازجمله علوم خرافتی : هیمیا است که از خرافات قدیم و سوفیای یوناني و بدوا تنجیم بوده و اخیرا عبارت است از مسخر نمودن جن یا تسخیر کواکب بطریق ریاضت و زحمات معین چنانچه در هند هنوز معمول است

اگر رجوع بکتاب عجائب الطلسمات و اسرار قاسمي که منصوب به ملاحسین کاشفي است بفرمائید می بینید که علوم را به چهار تقسیم نموده (۱) کیمیا [۲] لیمیا ۳ سیمیا ٤ هیمیا و یك مشت خرافات و موهومات بهم بافته است و علت آن است که معانی این الفاظ خارجی را که از یونان و عرب گرفته شده نفهمیده ، زیرا کیمیا و سیمیارا که دو قسم شمرده هردو عبارت است از علم شیمي و در آنجا در عوض علم شیمی یك سلسله موهومات ایراد نموده و لیمیا را که عبارت است از علم میکانیك وفهمیدن علم اشیاء نیز تشخیص نداده و خرافاتی در تحت این عنوان بهم بافته و [هیمیا] که عبارت از استخراجات غیبی از حرکات نجوم است به تسخیر کواکب و جن تعبیر کرده و طریقه مخصوص براي آن ایراد کرده است که جن یا آفتاب یا مریخ مثلا نوکر آدم مي شوند وهرچه انسان امر کند اجرا می نمایند بطوری که حقیقة مایه مسخره و مضحکه هر خواننده خواهد بود

٤ خطابه قبولي

خطابه قبولی یا (مقبول) خطابه ایست که به قبول اخلاق فاضله و آدابی که موجب سعادت و خوشبختي باشد دعوت نماید

ملکت خود را قانوني کنید
منابع ثروت را بکار اندازید
تحصیل را الزامي نمائید
نظام را اجباری کنید

٥ خطابه گماني

خطابه گماني (ظنی) خطابه ایست که پایهٔ آن بر روی گمان باشد و از قراین بصحت آن حکم شود: «گمان عبارت است ازحکم به صحت چیزي یا جواز عدم صحت آن».

امریکا مایل است که ایران مقتدر شود
اهالي موصل مایلند که موصل جزو ایران باشد

اگر حکم را به آراء عمومی واگذارند همه مایلند که امتیاز نفط شمال بامریکائي داده شود

قسمت چهارم از صناعات :—

(٤) شعر

شعر یا (پوات) ماده قیاسي است که فکر را متوجه نموده روح یا به حرکت مي آید و یا متلذذ میشود و یا متنفر میگردد [*] خواه وزن داشته باشد خواه بي وزن باشد :

[*] شعر مأخوذ از شعور است و مقصود احساسات وعواطفی است که در قالب الفاظ مجسم میشود خواه آن الفاظ داراي وزن و قافیه باشد مثل اشعار منظوم سعدی خواه نباشد مثل کلمات کوچك یا قصه هاي ظریف شکسپیر بنا بر این شعر بر دو قسم است [۱] نظم [۲] شعر

بعبارة اخری: تجسیم معانی واظهار محاسن یا معایب باندازه که مؤثر باشد هیجاني در افکار خوانندگان تولید کند موسوم به شعر منطقی یا (شعر تعلیمی) است

فرو شد بماهي فرا شد بماه
بن نیزه و قبه بارگاه
پیراهن سبز بر رختان چون جامه عید نیکبختان

ارسطو شعر را منقسم به (۹) قسم نموده:

(۱) هرونیك
(۲) لیریك
۳ دیداکتیك (اپتیریا)
٤ دراماتیك
٥ ایوبیك
٦ بورلسك
۷ ساتیریا
۸ تریا
۹ کمودیا

[۱] هرئیك

هروئیك (فخر و حماسه) فنی از فنون شعر است که جنگ ها و شجاعت دلاوران و زور و بازوی مردان یك ملت را مجسم نماید یا آنکه حماست ورجز خواني یکنفر شجاع و دلیر در میدان جنگ یا افتخار یك نفر دانشمند بعلوم خود یا افتخار یکنفر بفامیل

و آباء و اجداد خویش عبارت است از هروئیك : (کتاب شاهنامه همه هروئیك است)

همه صف صف لشکر آراستند به دل کشتن یکدیگر خواستند
منم رزمجو پور هرمزد شاه جهان پهلوان رستم کینه خواه
« فردوسی »

۲ لیریك

لیریك . (نغمه و غزل) قسمی از اقسام شعر است که در توصیف هر چیزي یا هرکسي که محبوب و مطلوب است ایراد شود غالب اشعار شعرای ایران به همین منوال است از قبیل دیوان حافظ و غزلیات سعدي و غیره

به نیم غمزه تواند که قتل عام کند
نعوذ بالله اگر غمزه را تمام کند

۳ دیداکتیك (اپتیریا) [**]

دیداکتیك (مدح) قسمی از اقسام شعر است که توصیف و تعریف از کسی نمایند که صاحب نفوذ باشد خواه لیاقت آن را داشته باشد خواه نداشته باشد و از آنجمله است اشعار قاآني وغیره

ای حسام السلطنه ای خسرو مالك رقاب
مشرق ومغرب چنان گیری که گیرد آفتاب
(دشتستانی)

دیداکتیك دو قسم است (اپتریا) : و آن عبارت است از مدح و «ساتیریا» که عبارت است از هجو

(**) دیداکتیك ، هم بمعنی مدح است و هم بمعنی هجو .

٤ دراماتیك

دراماتیك (مرثیه) قسمي از شعر است که تاریخ وفات و حالات وصفات مرده یا شهید دران ذکر شود : قسمتی از (کتاب (روضه) ملاحسین کاشفی از این قبیل است)

زنده است نام خسرو نوشیروان بعدل
گرچه بسی گذشت که نوشیروان بماند
(سعدي)

٥ اپوبیك

اپوبیك (جدیات هزلی) اشعاری است که درظاهر جدی بنظر آید ولی در معنی هزل و شوخي مقصود باشد : (تمسخر و استهزاء از همین قبیل است) و اشعار [یغما] غالبا اپوبیك است [احیاناً اپوبیك بر حماسه و فخر نیز اطلاق میشود]

همی نقش بند ناسوتیم همه در فکر بکر هاموتیم
صفحه جفر وتخته رمل است بخیالت رسد که این سهل است ؟

٦ بورلسك

بورلسك « هزلیات جدي » بر عکس اپوبیك ـ اشعاری است که در ظاهر هزل و شوخی و در معني جدي و نصیحت باشد (پاره از چرند و پرند های صوراسرافیل و قسمت هاي فکاهی و هزلی کتاب سعدی از این قبیل است »

یاری که برفتهٔ چه آهو امسال که آمدي چه یوزي
سعدي خط سبز دوست دارد نه هر الف جوال دوزي

۷ ساتیریا

ساتیریا [هجو] قسمتی از شعراست که حاوي مذمت وقبح یك فرد یا یك ملت باشد « غالب اشعار یغما و قسمتی از اشعار قاآنی هجو است »

اکر مادر شاه بانو بدی مرا سیم و زر تا بزانو بدی
همانا که شه روستا زاده است بجاي طلا نقره ام داده است

« فردوسی»

۸ تریا

تریا [نوحه و مصیبت] نوعی از شعر است که برای تهیج و تأثر یك عده و فقدان و مصیبت کسی ایراد نمایند « مرثیه های وصال شیرازي ومحتشم و شعرای دیکرأز همین قبیل است »

روزی که شد به نیزه سران بزرگوار
خورشید سر برهنه برامد ز کوهسار
موجی به جنبش آمد وبکرفت کوه کوه
ابری به بارش آمد و بکریست زار زار

محتشم

۹ کمودیا

کمودیا - اشعاري است که مضحك و موجب خنده وانبساط است یا مقصود تجسیم اخلاق ملي در لباس تمسخر واستهزاست ورای تنبه وبیداری میباشد

یك درختی شباهت گردو
سبز گردیده بود بله کو
بار میداد سال یك یا بو

صاحبش میفروخت بر هندو
گربه گفتا دروغ کمتر گو
نشنوم من فریب دستانا

این تقسیم اشعار یوناني است که ارسطو به انحصار آن قائل است ولی در فارسی بایستی اینطور تقسیم نمود که شعرعبارت است از « ۱۸ » قسم

(*) کمودی هم بمعنی شعروطني است و هم بمعنی مضحك است

(۱) غزل
۲ خمریات
۳ وصف
٤ فخر
٥ مدح
٦ هجو
۷ عتاب
۸ اعتذار
۹ ادب
۱۰ زهدیات
۱۱ مرثیه
۱۲ نوحه
۱۳ تبریك
۱٤ وعید
۱٥ تحذیر
۱٦ ملحیات
۱۷ تاریخ
۱۸ ارجوزه

غزل (مراجعه به لیریك)

۲ خمریات : متاسفانه قسمت مهمي از اشعار مارا خمریات یعنی توصیف باده و باده خواری تشکیل میدهد

۳ وصف — فرق میان وصف و مدح آن است که [وصف تعریف کسی است که مستحق آن باشد) و مدح بر عکس است

٤ فخر (مراجعه به هروئیك) —

٥ مدح (مراجعه — دیداکتیك)

٦ هجو (مراجعه به ساتیریا)

۷ عتاب نوعي از شعر است که غالب در میان دوستان و رفقا از حیث گله و گله گذاري مرسوم است

۸ اعتذار — نوعی از شعر است که در معذرت از بزرگان یا دوستان ایراد شود

۹ ادب — اشعاری است که حاوی حکمت و افکار فیلسوفانه و نصایح باشد ؛

نصیحت همه عالم چه باد در قفس است
بگوش مردم نادان چه آب در غربال
«سعدي»

۱۰ زهدیات — اشعاري است که حاوی ترغیب به تقوی و ورع و تمسک به احکام دینی باشد

۱۱ مرثیه « راجع به قسمت دراماتیک »

۱۲ نوحه — (مراجعه به قسمت تریا)

۱۳ تبریک : قسمي از شعر است که برای تهنیت به بزرگان در مواقع معین ایراد نمایند

۱۴ وعید : اشعاري است که برای تخویف و تهدید دشمن ایراد شود

۱۵ تحذیر : اشعاری است که برای ترسانیدن کسی از دیگری ایراد نمایند

۱۶ ملحیات ، اشعاری است که شوخي و تمسخر یا امثال آنها باشد « مراجعه به قسمت ایوبیك و بورلسك »

۱۷ تاریخ : اشعاری است که تاریخ منظوم باشد

۱۸ ارجوزه : علمي است که بشعر در آورده باشند (*)

(*)— برای مثال تمام این قسمتها مراجعه شود به کتاب قریض در فن شعر که ازمؤلفات مؤلف این کتاب است و قریبا بطبع خواهد رسید زیرا ایراد تمام مثالهای آنها موجب اطناب است

(۵) سفسطه

سفسطه : (مغالطه) عبارت است از ماده قیاسي که برای بخطا انداختن مخاطب یااقناع اوایراد نمایند و جز وهم ودروغ متضمن نباشد :

هر انساني حیوان است
و بعضي از حیوان میمون است
پس : بعضي از انسان میمون است

« سفسطه » دارای اقسامي است ازآنجمله
۱ سفسطه لغوی
۲ سفسطه حسی
۳ سفسطه وهمی
۴ سفسطهٔ شکلي

۱ سفسطه لغوی

سفسطه لغوی آن است که دولفظ مرادف را موضوع و محمول قرار دهند یا آنکه دو لفظ [دو مرادف] ایراد نمایند که یکی از آنها (اسم خصوصي) باشد وبجای معنی عمومي بکار برند:

هر معلمی اموز نده است
و هر اموز نده [مدرس] است
پس : هر معلمی [مدرس] است

۲ سفسطه حسي

سفسطه حسي آن است که از حیث لفظ یا صورت راست باشد و از حیث معنی دروغ :

هر آدمی می توالد [شیهه] بکشد
و هر حیوانی شیهه می کشد اسب است «*»
پس هر آدمی اسب است

۳ سفسطه وهمی

سفسطه وهمی آن است که بنای آن بر وهم باشد :ـ

ماوراء زمین یك گاو بزرگی است
و هرگاو بزرگي حیوان است
پس ماوراء زمین حیوان است

۴ سفسطه شکلي

سفسطه شکلی آن است که کلی را بجای جزئي و جزئي را بجای کلی یا موجب را بجاي منفي و منفی را بجای موجب بکار برند و این نوع سفسطه غالباً بکار برده میشود و معلوم نمي گردد: —

پرویز انسان است
و هر انسانی کلی است
پس پرویز کلی است «**»



« * » در اینجا سفسطه حسي سامعي است

« ** » هرکس سفسطه نماید موسوم به سو فسطائی است و سو فسطائي ها در یونان طبقه « سیتی سیزم » بوده اند که در همه چیز شك داشته وبه‌هیچ چیزی یقین نداشته اند

منطق جدید و مواد قیاس

در منطق جدید مواد قیاس منقسم بر دو قسم است

(۱) مواد صحیح
(۲) مواد غیر صحیح

(۱) مواد صحیح — مواد صحیح قیاس موادي ایست که بر روي یقینیات :ـ

[۱] برهان حقیقی ۲ برهان حسی ۳ برهان وجدانی ۴ برهان تبادری ۵ برهان تواتري ٦ برهان تکراری ۷ برهان معلولی و احیانا برهان علتی] باشد [مراجعه به قسمت صناعات :ـ برهان الخ]

(۲) مواد غیر صحیح مواد غیر صحیح قیاس موادی است که از قسمت برهان نباشد. بنابر این تمام اقسام [« مناظره و جدل و محاجه » و خطابه و شعر و سفسطه] در منطق جدید مواد غیر صحیح است و همه آنها را در ردیف « سفسطه » می شمارند یعني چنانچه منطق قدیم نتیجه را که از قضیه سفسطی بوده مورد توجه نمی دانست منطق جدید تمام مواد غیر برهانی را مثل سفسطه مورد توجه نمي داند

بهترین ماده از مواد برهان — در منطق جدید (برهان حسی) است (مراجعة به قسمت صناعات برهان : حسي صفحه (۸٦))

قیاس فرضی (*) Hyqothetical-syllogism

— در منطق جدید قیاسي که مرکب از قضایای شرطی (که لفاظ:

[*] Syiiogism قیاس ـ مناظره

اگر - در صورتیکه. زمانیکه. احیاناً. داشته باشد) یا بابه آن. بر روی حدس و گمان باشد آنرا قیاس فرضی Hypothetical-syllogism نامند

(مراجعه‌شود به مبحث قضایا : فرضیات متروك در قضایا)

[-۱-]

اگر x ::::: m باشد n ::::: ف خواهد بود (قسم ۱)

— اگر ف موجود باشد f نیز وجود خواهد داشت (قسم ۲)

— اگر ورزش کنید جسم و عقل شما سالم خواهد ماند

اگر x مساوي m نباشد n موجود خواهد بود (مقدم منفی و تالي موجب)

اگر x مساوي m باشد n موجود نخواهد بود (مقدم موجب و تالي منفی)

[-۲-] [مراجعه به برهان حسی صفحه «۸۶» در قسمت صناعات »

در کره ماه حیوان نیست

در کره مریخ آدم وجود دارد

در اینجا معلوم میشود : برهان حدسی که ارسطو آنرا از یقینیات شمرده است در جزو قیاس فرضی محسوب میشود پس سیلوژیسم فرضی دو قسم است

«۱» سیلوژیسم قدیم [قضیه که معنا فرض و گمان باشد]

«۲» سیلوژیسم جدید [قضیه که معنا و ظاهرا فرض و گمان باشد]

قانون قیاس

— چنانچه گفتیم مواد صحیح قیاس مطابق عقیده علمای اروپا عبارت است از برهان حقیقي و برهان حسی و برهان وجداني و برهان تبادری و برهای تواتری و برهان تکراری

و برهان معلولی و برهان علتی

— در اینها نیز علمای منطق عقاید مختلفی دارند مثلا عدهٔ از آنها برهان علتي را که رفتن از علت به معلول است (مراجعه به صفحه ۸۹) ماده صحیح قیاس نمی شمارند و بعضی دیگر تبادر وتواتر (مراجعه به صفحه ۸۶ و ۸۷) را قیاس صحیح ندانسته و انتقاداتی در این باره ایراد نموده اند

﴿ میلون ﴾ — که از علمای بزرك منطق است در کتاب خود میگوید (ما نمی توانیم علت را بشناسیم مادامي که بمعلول اثر نکرده باشد) مقصود « میلون » آن است که از علت پی بمعلول بردن مشکل است و بنابراین بایستی قیاسی که مبنای آن از معلول به علت است یعنی از مسبب به سبب است بهتر باشد و در اینجا معلوم میشود که در عقیده بیشتر علمای اروپا موافق عقیده ﴿ نصیر الدین طوسی ﴾ و علامه (قوشچی) است نه عقیده ﴿ ارسطو ﴾ — « مراجعه به صفحه ۸۸ و ۸۹ »

﴿ هئوم ﴾ Hume میگوید « بحث و امعان نظر در چیزی که مؤخر بر تجربه یا ملاحظه یا مشاهده نباشد خیلی سخت خواهد بود »

این است معنی پی بردن از معلوم به مجهول Deduction که آنرا قول مشروح یا حجت و یا [تحصیل » یا استنتاج می نامند وهمین است مقصود از منطق

بطور کلي تطبیق تصور باعقل یعني تجویز عقل یك تصوری را

که در ذهن خطور کرده است و از آنقیاس تشکیل یافته عبارت است از تشکیل قیاس صحیح که موسوم به (قانون حق) یا ﴿ قاعده حقانیت ﴾ است

از بیانات فوق ما در اینجا تنها یك نتیجه کلی میگیریم و ان این است که قیاس صحیح قیاسی است که مقدمات آن بر روي قانون ملاحظه و امعان نظر و دقت باشد و همین است معنی قانونی که علمای اروپائی آنرا موسوم به حفظ قوه Conservation - of -Energy داشته اند که ما در اینجا آنرا ﴿ قانون ملاحظه ﴾ مینامیم

﴿ قانون ملاحظه ﴾ به انسان می آموزد که توجه و تعمق عبارت است از نظر تام در مبادی و مقدمات نتیجه و مقارنت هر یك از موضوع و محمول و نسبت میان انها با معلوماتی دیگر ﴿ خواه از روی تجربه یا علم باشد یا از روی سایر ترتیبات یقینی ﴾ واز انجا ﴿ نتیجه ﴾ حاصل خواهد گردید مثلا : —

علم موجب افتخار است

وهر افتخاری برای انسان مفید است

پس علم براي انسان مفید است

مقدمه اول (جمله کوچك) علم موضوع است و افتخار محمول است

مقدمه دویم (جمله بزرك) افتخار » » و مفید » »

— قانون ملاحظه در اینجا بما میفهماند که بایستي اولا بدانیم ایا علم موجب افتخار هست یانیست ؟ ﴿ با تطبیق به خارج و تطبیق به ذهن و فکر و ملاحظه ﴾ یقین میکنیم که لازمه هر علمی افتخار است و در

واقع علم مستلزم فخر خواهد بود — انگاه در جمله دویم دقت و ملاحظه بکار میبریم که ایا افتخار برای انسان مفید است یانه ؟ ﴿ با تطبیق بخارج وتطبیق به ذهن و حکم عقل و با فهم معنی افتخار یقین میکنم که هر افتخاري برای انسان مفید است انگاه حکم میکنیم که ﴿ علم برای انسان مفید است ﴾

— بنا براین بطور کلي هرقیاسی که قانون ملاحظه در ان مراعات نشده باشد درردیف سفسطه و مغالطه محسوب میگردد ﴿غزالي﴾ در اول منطق خود همین نظریه علمای اروپا را با عباراتي دیگر ایراد نموده است

تقسیم ملاحظه

ملاحظه در قضایاي قیاس بر دو قسم است (۱) نظري (۲) عملی

ملاحظه نظری آن است که ترتیب و تنظیم آن بعهده ما نباشد یعنی اساس آن بر روی عمل نبوده باشد و آنرا [ملاحظه مطلق] می گویند

ملاحظه عملي که ما آنرا (تجربه) می نامیم آن است که ترتیب و تنظیم آن بعهده ما باشد یعني اساس آن بر روی عمل بوده باشد و این نوع ملاحظه را در فلسفه تعبیر به «خارج» و « خارجی » مي نمایند و به آن ملاحظه نمی گویند . بلکه در فلسفه « ملاحظه به چیزی اطلاق میشود که تنها ذهني باشد

— عقیده اخیر علمای منطق — بر این است که موادقیاس اگر بر روی ملاحظه عملی « تجربه » باشد بهتر است تا اینکه بر روي ملاحظه نظری [ملاحظه : ذهن] باشد

(پرویز) را در ساعات روز و ساعات شب با ﴿کورش﴾ توام می بینیم — چون عملا این حالت (اتفاق) را در (پرویز) مشاهده میکنیم [از روی تجربه] حکم‌می‌نمائیم که (پرویز) — همیشه با ﴿ کورش ﴾ همراه است

قانون سفسطه

— قانون سفسطه بعقیده ارسطو — (چنانچه در صفحه ۱۰۳ ایراد کردید) آن چه را که ایرانی ها (※) از قبیل ابوسهل [بهماز شاه] و « عبدالله مقفع » وغیره قبلا ازیونانی ترجمه نموده اند (و همان را منطق عرب گویند) عبارت است از «۱»(سفسطه) لغوي و (۲) سفسطه حسي و (۳) سفسطه شکلي .

— اما « سفسطه » را که فرنگیها میکو یند ارسطو مبتکر تقسیمات آن بوده و خود آنها از کتب ارسطو ترجمه نموده اند این‌است که بطورخلاصه ایراد میشود :

سفسطه «۵» قسم است که دو قسم آن « سفسطه لغت » است و ۳ قسم آن سفسطه معنوی است

(※)عبدالله مقفع و ابوسهل « بهماذ شاه تیماذ » و غیره یك عده ایراني بوده‌اند که در زمان خلفای عباسی و بحکم انها منطق یونان را ترجمه نمودند

سفسطه لغت

(از آ نجمله): —

— ۱ — سفسطه — لغات مفرده — « راجع به صحفه ۱۰۳ سفسطه‌لغوي »

— ۲ — سفسطه — لغات مرکب ﴿گرهگیری﴾ — یا« تعقید» آن‌است که‌قیاس مرکب از کلامی‌باشد که‌ترکیب آن‌خیلي بد وپیچ‌درپیچ و غامض باشد و آنرا علماي لغت « در معانی بیان » « تعقید میگویند

سفسطه معنی

(از آ نجمله): —

— ۳ — سفسطه صورت یا ﴿ سفسطه مفهوم ﴾ یا سفسطه کلی و جزئی که‌ما انرادرقسمت سفسطه « صفحه۱۰۴» «سفسطه شکلي» نامیدیم آن است که، جزئي را بجای کلی‌استعمال نمایند (مراجعه به صفحه ۱۰۴ سفسطه‌شکلی)

(٤) سفسطه تشابهٔ غیر اصلی به اصلی — که ما آنرا در قسمت سفسطه (صفحه ۱۰٤) (سفسطه حسی) نامیدیم — : آن است که اشیاء غیرحقیقي را (حقیقی) جلوه‌دهند (مراجعه به صفحه ۱۰۳ و۱۰٤ و۹۳) سفسطه حسی

۵ سفسطه‌غیرسببي Mon-causa pro causa عبارت است از اینکه یك چیزی را باعث و علت بشمارند در صورتیکه آن علت‌نباشد و در واقع میتوان آنرا [سفسطه فرضی نامید و نیز میتوان آنرا در ردیف سفسطه و همی قرار داد [مراجعه به صفحه ۱۰٤ سفسطه وهمي]

پس در اینجا تنها دوقسم سفسطه است که منطق ایرانی حاوی نیست و آن سفسطه غیر سببی «وهمی» و سفسطه تعقیدی است — اما در منطق جدید بطریق دیگری تقسیم شده است

(۱) قانون انقلاب — و مراد از آن سفسطه است که

ترکیب آن مشوش باشد

(این قسم سفسطه شامل سفسطه — لغات مفرد — و سفسطه لغات مرکب — «تعقید» میشود)

[۲] قانون فرض و مراداز آن سفسطه است که بنای

آن بر گمان و وهم و حدس و فرض باشد « این قسم سفسطه بر سفسطه وهمی «مراجعه به صفحه ۹۳ سفسطهٔ وهمی» و سفسطه فرضی شامل میشود»

(٤) قانون عمومی — ومراد ازان سفسطه ایست که در آن

مراعات کلیات نشده باشد و بجای آنها جزئی بکار برند «مراجعه به صفحه ۹۳ سفسطه شکلی» و این عبارت است از همان سفسطه Adicto secundum qui 1 - addictum Simpliciter که اروپائیها در تحت این معنی — از ارسطو نقل نموده اند

[۳] قانون عدم مراعات — آن عبارت است از

سفسطه که در آن قانون ملاحظه «حفظ قوه Conservation of Energy مراعات نشده باشد «مراجعه به صفحه ۱۰۸ قانون ملاحظه [حفظ قوه]

کلیات

مبحث ۷

که آنرا ارسطو [ایساگوژی](☆) نامیده است

کلیات ارسطو — (کلیات پنجگانه) عبارتست از پنج معنی که هریك را (کلی) نامند وبنابه تعریف ارسطو : تمام معلومات عالم از این پنج چیز خارج نیست

کلی وجزئي

کلی یا [مطلق] مفهومی است که معنی آن عمومیت داشته باشد یعني ممکن باشد که شامل بریك عده زیادی شود و بران (ماهیت) اطلاق میشود

(۱) حیوان — شامل میشود بر انسان، میمون. فیل . اسب . شیر ، ماهي . لاك پشت کرم . میکروب وغیره

انسان — شامل میشود برخسرو. پرویز . بزرگمهر. ایراني. الماني. انکلیسي اسکاتلندی وغیره

(۲) ماهیت انسان — ماهیت حیوان

جزئی یا (مستقل) مفهومي است که معنی آن عمومیت نداشته بلکه خاص به یك فرد باشد وبران (هویت) اطلاق میشود

(۱) محمد . حسن . محمودوغیره (۲) هویت محمود. هویت پرویز [☆☆]

(☆) ایساکوژی یعني کلیات (پنجگانه)

(☆☆) پس معلوم میشود که [کلیات] مخصوص ماهیت است وجزئیات مخصوص هویت

— ۱ —

تقسیم الفاظ

﴿۱﴾ لفظ – در قسمت اول بردو قسم است

(۱) عام (کلي) – لفظی است که شامل عموم شود – حیوان انسان

(۲) خاص (جزئي) – لفظی است که شامل افراد شود. – پرویز – احمد

﴿۲﴾ – لفظ در قسمت دویم بردو قسم است

(۱) مفرد – لفظی است که یك جزء باشد : انسان – احمد

(۲) مرکب – عبارتی است که داراي دو لفظ یا بیشتر باشد. برزویه – محمد خان

﴿۳﴾ لفظ در قسمت سوم سه قسم است

(۱) ادات – (حرف) لفظی است که تنها معنی ندارد :– «که» «از»

[۲] کلمه (فعل) لفظی است که معني عمل وکار داشته باشد :– رفت ، میخواند

(۳) اسم – لفظی است که تنها معني بخشد و معني عملی نداشته باشد :– پرویز ، ایران

﴿٤﴾ لفظ در قسمت چهارم (۵) قسم است

مخصوص (علم) –(جزئی حقیقي) که شامل یکنفر یا یك چیز می شود :– ایران – رئیس مجلس فرانسه

۲ مستقل [جزئی غیر حقیقی] که شامل یکفرد [بدون اطلاق. درحالت اختصاص و اشاره] میشود :– پرویز ، ناصر

۳ عام خارجی – که شامل یك عده زیادی از محسوسات مي شود : (انسان)

٤ عام ذهنی که شامل یك عده زیادی در ذهن می شود : (نظام شمسی)

۵ عام مشترك – که شامل یك عده میشود نه بطور تساوی بلکه بر بعضي بیشتر شامل میشود و بربعضی کمتر – مثل ﴿وجود﴾ که بر ﴿ماده﴾ بیشتر شامل میشود تا بر ﴿قوه﴾

﴿۵﴾ لفظ در قسمت پنجم (۳) قسم است

﴿۱﴾ مرادف – (همماند) دو لفظي است که شکلا مختلف و در معنی یکی باشد : انسان و بشر

﴿۲﴾ مباین – (همخند) دو لفظی است که شکلا و معناً مختلف یا (ضد) باشند: کاغذ – قلم ﴿شب و روز﴾

﴿۳﴾ مشابه (هم نوند) دو لفظی است که شکلا متحد و در معنی مختلف باشد مثل: سر – که بمعنی:– رئیس – مغز – جمجمه – بالا میباشد واین قسم را ﴿عام مختلف﴾ نیز گویند

﴿۶﴾ لفظ در قسمت ششم ۲ قسم است

﴿۱﴾ مفرد. – که معنی آن یکی است [۲] جمع :– که معني آن از دو ببالا است خواه علامت جمع داشته باشد مثل ﴿خسروان﴾ خواه نداشته باشد : ﴿لشکر﴾

دلالت الفاظ

– ۲ –

دلالت لفظ بر مقصود – یا – تعبیر مقصود و معني بوسیله الفاظ ...

چند قسم است

۱ دلالت طبیعی — (که شامل تمام اصوات می شود از قبیل [مومو] گربه و غار غار کلاغ و ـ اح اح — از مریض سلی

۲ دلالت عقلی ـ که شامل اصوات میشود نسبت به تشخیص مؤثر و سبب انها چنانچه : ـ اح اح دلیل بر مرض سل و [مومو] دلیل بر وجود گربه است

۳ دلالت لفظی تام (مطابقه) شامل می شود دلالت یک لفظی را بر تمام معنی آن مثلا: انسان که شامل میشود بر حیوان و عاقل

٤ دلالت لفظی ضمنی (ناقص) که شامل میشود دلالت یک لفظی را بر نصف معنی آن (یعنی مقصود ـ معنی ضمنی آن باشد) مثل: انسان ـ که شامل میشود بر حیوان تنها

٥ دلالت لفظی خارجی (لازمی) که شامل میشود دلالت یک لفظی را بر لازمه آن یعنی مقصود لازمه ان باشد مثل: دلالت انسان بر ـ نویسنده ـ فقط

کلیات

کلی بر (٥) قسم است : ـ

(۱) نوع — یا — (قسم)
(۲) جنس — یا — (اصل)
(۳) حد — یا — (فاصل)
(٤) عرض — یا — (عارض)
(٥) لازم — یا — [خاصه]

ـ۱ـ نوع

نوع یک کلی است که شامل بر چندین جزئی میشود: —
(بشر وانسان) شامل میشود بر: محمود . پرویز . ناصر .

خسرو و غیره

(میمون) : شامل میشود بر اوران اوتان و شمپانزی و بابون (میمون سگروی) و گلادا (درشت موی) و غیره

(اسب) . شامل میشود بر نجدی . ارمنی . پارسی . انگلیسی ترکی (*)

۲ جنس

جنس یک کلی است که شامل میشود بر چندین نوع : —
(حیوان و جانور) شامل میشود بر انسان ، میمون ، اسب فیل و غیره

[نبات و گیاه] شامل میشود بر نسطرسی ، نیلوفر ، ناز ، شب بو و غیره

(جماد) . شامل میشود بر الماس ، یاقوت ، ذغال سنگ و غیره

۳ حد

حد یا [فصل] یا (فاصل) یک کلی است که وقتی با جنس همراه گردید شامل یک قسم از (نوع) میشود ودر واقع فاصله میان آن نوع با نوع دیگری است مثلا . ـ

۱ (عاقل) — با (حیوان) که جنس است میشود : حیوان عاقل و حیوان عاقل شامل میشود بر یک قسم از نوع که عبارت از انسان است

۲ (پرنده) با (حیوان) که جنس است میشود . (حیوان پرنده) و آن شامل میگردد بریک قسم از نوع که عبارت از مرغ است .

(*) مقصود از این جزئیات افراد مخصوص است

۳ ﴿ خزنده ﴾ - یا ﴿ حیوان ﴾ که جنس است میشود (حیوان‌خزنده) و آن شامل‌میگردد بر یک‌قسم‌ازنوع که عبارت از زواحف است

٤ عرض عام

عرض عام یا ﴿عارض﴾ یک کلي است که صفت یک جنس واقع میشود : مثلا جواني — عرض‌است نسبت به انسان وخوابیدن و راه رفتن — عرض است نسبت به حیوان

٥ خاص

عرض خاص — یک کلی است که صفت یک نوع واقع میشود

مثلاً ـ سفیدي ـ نسبت به برف

۲ ـ سیاهي ـ نسبت به نوع زنگي

بطور خلاصه ﴿ براي توضیح ﴾ — فصل ـ صفتي است که نوع را ازنوع دیگر ممتاز قرار میدهد و اگرآن صفت از جنس زائل شود آن نوع برطرف میگردد و ـ ﴿عرض﴾ یک‌صفتی است که‌عمومیت دارد و ﴿خاص﴾ صفتی است که مخصوص است

تفصیل جنس

اگر بگویند انسان چیست ؟

در جواب بایستی (جنس و فصل) را توأماً ایراد نمود تا تعریف (انسان)واقع شود

— در اینجابه اقسام مختلف میتوا نیم انسان راتعریف کنیم :

حیوان عاقل	
زنده عاقل	
جسم عاقل	: انسان
جوهر عاقل	
موجود عاقل	

در مثالهای گذشته اجناس فرق کرده است ۱ حیوان است ۲ زنده است ۳ جسم است ٤ جوهر است ٥ موجود است

بمناسبات این‌تغییر میتوان‌جنس‌را بر{ ٤ }قسم منقسم نمود ﴿۱﴾ جنس نزدیک ﴿۲﴾ جنس دور ﴿۳﴾ جنس دورتر (٤) جنساً جنس

— [۱] جنس نزدیک (☆) — جنسي است که از تمام جنسها کمتر عمومیت داشته باشد یعنی انواع آن کمتر باشد : مثلا (حیوان) — شامل میشود بر انسان و میمون و اسپ و فیل و مرغ و هرذیروحی که صاحب اراده وحرکات طبیعی باشد

۲ جنس دور ☆☆ — جنسی است که عمومیت آن از جنس نزدیک بیشتر باشد یعني همان‌انواع جنس نزدیک را باضافه انواعی دیگر شامل شود . مثلا [زنده] یا (ذیروح) شامل میشود بر انسان و میمون و اسب وفیل و مرغ وهر ذیروح با اراده و هر ذیروح بي اراده از قبیل انواع نباتات

۳ جنس‌دورتر ☆☆ — جنسی‌است که‌عمومیت آن از جنس دور بیشتر باشد یعني از انواع جنس دور باضافه انواعی دیگر

[❀] جنس نزدیک را [جنس قریب] و [جنس‌سافل] نیزمیگویند

(❀❀) جنس دور و جنس دورتر را (جنس بعید) و (جنس متوسط) مینامند

شامل شود مثلا: (جسم) شامل میشود بر انسان و میمون و اسب و فیل و مرغ و هر ذیروح با اراده. [حیوانات] وهر ذیروح بی اراده [نباتات] و جسمهاي بی روح از قبیل سنگها و معادن و خاك و هوا وآب وامثال آنها

٤ جنساجنس* — جنسی است که عمومیت آن از جنس دورتر بیشتر باشد یعني بر همان انواع جنس دورتر باضافه انواعی دیگر شامل شود. مثلا: جوهر شامل میشود بر انسان و همه حیوانات و همه نباتات و همه جمادات و عقل ونفس و قوا یامثلا (موجود) شامل میشود بر تمام اقسام جوهر — و بر [عرض]

— درتعریف کامل البته جنس نزدیك بهتراز دور و دور بهتر از دورتر ودورتر بهتر ازجنساجنس است وهر کدام که بافصل ایراد شود نوع راشامل میگردد

حیوان — جنس نزدیك :— شامل تمام حیوانات

زنده — جنس دور : — شامل تمام حیوانات و تمام نباتات

جسم — جنس دورتر : — شامل تمام حیوانات و تمام نباتات وتمام جمادات

جوهر — جنسا جنس : — شامل تمام حیوانات و تمام نباتات وتمام جمادات و روح وعقل

{**} جنسا جنس را [جنس الاجناس] نیز میگویند

تمرین لازم : —

انسان و میمون چیست ؟ : (ج) (حیوان) است

انسان ومیمون وگل شب بو چیست ؟ : (ج) (زنده) یا (جسم نامی) است

انسان ومیمون وگل وکوه چیست ؟ : (ج) جسم است

انسان ومیمون وگل وکوه وروح چیست؟ : [ج] جوهر است

انسان و میمون گل و کوه و روح - و عرض چیست ؟ [ج] موجود است

انسان ومیمون چیست ؟ حیوان است

انسان و نبات چیست ؟ جسم نامي است

انسان وجماد چیست ؟جسم است

انسان و عقل چیست ؟جوهر است

انسان و عرض چیست ؟ موجود است

بعضي از فلاسفه -- جنسی — ماوراء موجود معین نموده اند که آنرا «کیان» مي‌نامند ومعني کیان هر وجودي است که در خارج یادر ذهن حاصل است یا چیزی که ممکن است وجود پیدا کند [۲]

تفصیل نوع

نوع [مراجعه بصفحه ۱۱٦] — نوع بر سه قسم است (۱) نوع زیرین (۲) نوع مافوق «۳» نوع انواع

[۱] نوع زیرین — زیرین یا نوع سافل نوعی است که مستقیماً شامل افراد شود مثل .. فارسي . ترك . فرانسوی . که شامل

تمام فارسیها وتمام ترکها وتمام فرانسویها میشود ﴿۱﴾

۲ نوع مافوق — نوع مافوق یا ﴿ نوع بالا ﴾ نوعي است که شامل انواع زیرین میشود مثل : نژاد آریان که شامل تمام افراد فرانسوي وانکلیسیوایراني و آلمانیوغیره) میشود و نژادمغول که شامل برتمام انواع مختلفه از چینی و ژاپونی وشانکهائی وغیره میشود و نژاد سیاه که شامل تمام انواع مختلفه از زنکی و حبشي و هوتانتیائی وکافئی وغیرهمیشود [☆☆]

۳ نوع انواع نوع انواع — نوعی است که شامل تمام انواع ما فوق میشود: مثل انسان که برتمام سفید پوست ها و تمام زرد پوستها وتمام سرخ پوستها و تمام سیاه پوست ها شامل میگردد

فارسی — نوع زیرین : شامل ایرانیها از طهراني و شیرازي واصفهاني وغیره

سفید پوست — نوع مافوق : شامل ایراني تماماً و نکلیسي و سایر سفیدپوستها

انسان — نوع انواع : شامل آیراني وفرانسوي وانکلیسي و سایر سفید پوست ها وسیاه پوستها وسرخ پوستها و زرد پوستها

تمرین لازم

طهراني و آذربایجاني کیستند ؟ ، [ج] فارسي است

طهرانی و اذربایجاني وپاریسي کیستند ؟ [ج] سفید پوستند

طهراني و اذر بایجانی و زنکي کیستند ؟ [ج] انساناند

﴿ ۱ ﴾ اسماء طوائف و قامیلها نیز از این نوع است

﴿☆☆﴾ این در وقتي است که از نژاد رنك‌در نظر گرفته شود

طهرانی کیست ؟ فارسی

طهرانی و پاریسی ؟ سفید پوست

طهرانی وزنکی ؟ انسان

توضیح — ممکن است هریك از اجناس نسبت به جنس مافوق خود نوع واقع شود مثلا حیوان و نبات نوع نامي وحساس نوع جسم و جسم نوع جوهر است وجوهرنوع موجود و در اینحال انها را نوع اضافی می نامند ،

تفصیل [حد]

حد [مراجعه به صفحه ۱۱۷) حد یا فصل بر سه قسم است ﴿ ۱ ﴾ حد اخص ﴿ ۲ ﴾ حد خاص ﴿ ۳ ﴾ حد عام

حد اخص حد اخص فصلی است کهشامل بر یك نوع مخصوص میشود یعنی از ترکیب آن با یك جنس تنها یك نوع از آن فهمیده میگردد مثلا (عاقل) یا (ناطق) حد اخص انسان است که (با حیوان) شامل بر یك نوع میشود و آن عبارت است از ﴿ انسان ﴾

۲ حد خاص حد خاص فصلی است که شامل بر چندین نوع میشود یعنی از ترکیب آن با یك جنسي چند نوع با هم از آن فهمیده میگردد مثلا (متحرك) حد خاص انسان است که با (حیوان) شامل میشود بر چندین نوع که آن‌ها عبارتند از [انسان] و [میمون] و [فیل]وسایر حیوانات

۳ حد عام حد عام فصلی است که بر انواع حد خاص و انواع دیگر شامل میگردد یعني از ترکیب آن با یك جنس

انواع زیادی فهمیده میشود مثلا — (حساس) حد عام انسان است که با حیوان شامل میشود .بر انواع زیادي که آنها عبارتند از انسان و میمون و سایر حیوانات و نباتات

﴿حد﴾ [فصل] در واقع نوع جنس است زیرا وقتی میگوئیم حیوان عاقل مثل این است که گفته ایم انسان پس در اینحال نسبت فصل به جنس نسبت نوع است و نسبت فصل به نوع نسبت جزء است به کل — پس وقتی بگوئیم انسان حیوان (ناطق) است مطابقه می نماید با [انسان] اینرا در اصطلاح منطق تطبیق یا ﴿مطابقه﴾ میگویند واگر بگوئیم انسان حیوان است یك جزء آنرا ایراد نموده ایم و آنرا در اصطلاح منطق تضمنا ﴿ ایراد جزء ﴾ مینامندو اگر بگوئیم انسان— ناطق بسامفید پوست است چون حد لازم وصف آنرا ایراد نموده ایم در اصطلاح منطق التزام میگویند

تفصیل عرض عام

عرض عبارت است ازهر چیزی که خارج از ماهیت باشد و ممکن است بر طرف شود : — پیری، جوانی . خوابیدن، نشستن، خواندن — اینها — همه عرض است که بر حیوان وارد شده و زایل میگردد

احیانا عرض را عرض عام می نامند وخاصه را عرض خاص میگویند

عرض در قسمت اول بر دو قسم است ١ عرض تند ٢ عرض کند

﴿١ عرض تند سریع﴾ عرض سریع آن است که زود زائل می شود مثل: راه رفتن . خفتن، تشنگي

(٢ عرض کند بطئي) — عرض بطئی آن است که دیر زائل شود: مثل جواني — پیری

٤

خاصه

خاصه (مراجعه به صفحه ١١٨] یك نوع عرض یا یك صفتی است که مخصوص نوع یا افراد باشد مثل:— خنده — گریه — نوشتن

[خاصه] نیز مثل عرض عام بر دو قسم است ١ تند ٢ کند سریع (یا— تند) مثل : —

لرزه — در هنگام خوف

قشعریره — در موقع اشمئزاز

سرخی رو — در موقع خجالت

زردی رو — در موقع ترس

اما بطئی [کند] مثل: جواني انسان

— خاصه را احیانا — (عرض خاص) می نامند

— هریك از عرض عام وخاصه بر دو قسم است ١ همیشگی ٢ غیر همیشگي

[١ دائمی]

عرض عام یا خاصه دائمي (همیشگی آن است که همیشه بر جنس یا نوع عارض است مثل: — سفیدی در نوع ارین وسیاهی در نوع زنگی وجفتی در اعداد زوج

٢ (غیر دائمي)

عرض عام یا خاصه یا غیر دائمی (غیر همیشگی) آن است که بالاخره زایل شود مثل پیری جوانی، خوابیدن، خوابیدن

تعریف

فایده مهمی که از دانستن کلیات حاصل می شود فهمیدن و شناختن تعریف است که: چطور می توانید شما یك چیزی را تعریف کنید

- تعریف یا «شناخت» عبارت است از اینکه چیزی را بخواهید بشناسید پس آن عبارتی را که موجب شناختن چیزی است «معرف» و «بیان شروح» «(۱)» می نامند — و آن بر ۷ قسم است ۱ تعریف تمام ۲ تعریف ناقص ۳ تمام رسم ٤ رسم ناقص ٥ - تعریف بضد ٦ تعریف بمرادف ۷ تعریف بمشابه

۱ تعریف تام یا حد تام آن است که کسی چیزی را به جنس و فصل نزدیك تعریف کنیم «(*)» همچو: - «انسان: حیوان عاقل است»

۲ تعریف ناقص تعریف ناقص یا «حد ناقص» آن است که کسی یا چیزی را بجنس دور و فصل نزدیك تعریف کنیم یا فقط به فصل نزدیك

انسان: جسمی است فاضل

انسان: عاقل است

۳ رسم تمام - رسم تمام آن است که کسی یا چیزی را بجنس نزدیك

---

[۱] و بعضی قول شارح میگویند

[*] تعریف بجنس و فصل را که موسوم به تعریف تام نموده اند تعریفی است که بایستی جامع و مانع باشد: - جامع باشد یعنی تمام تعریف آن چیز بیان شده باشد — و مانع باشد یعنی آن تعریف شامل چیز دیگری نشود

و خاصه ان تعریف نمایند: — انسان حیوانی است خنده رو

انسان حیوانی است گریه رو

٤ رسم ناقص آن است که کسی یا چیزی را بجنس دور و خاصه یا تنها خاصه ان تعریف نمایند:

انسان جسمی است خنده رو

انسان عبارت است از گریه کن

٥ تعریف به ضد - تعریف به ضد است که کسی یا چیزی را به نفی یا به نفی ضد ان تعریف نمایند: -

انسان اسب نیست

انسان جماد نیست

روز: آنست که شب نیست

٦ تعریف بمرادف (تعریف به مرادف) آن است که چیزی را به چیزی که مرادف آن است تعریف نمایند: (۱) (و آن تعریف لغوی است):

شش عبارت است از جگر

قلب عبارت است از دل است

۷ تعریف به مشابه - (تعریف به مشابه) آن است که چیزی را به چیزی که مشابه آن است تعریف نمایند (۲):

برادران عبارتند از دو نفر بالا

دو چیز عبارت است از دو فرد

---

(۱) مرادف کلمه را گویند که با کلمه دیگر در صورت مختلف و در معنی متفق باشد [۲] مشابه - در اینجا مقصود یکی بودن عبارت است و (مشابه لغوی) منظور نیست - و این نوع تعریف نیز از همان تعریف بمرادف است و فرقی که هست آن است که ترادف در دو لفظ است و تشابه در لفظ و جمله

تعریف منطقی و تعریف غیر منطقی

تعریف منطقی: یعنی تعریفیکه منطق آنرا تجویز مینماید عبارت است از تعریف تمام و تعریف ناقص و رسم تمام و رسم ناقص – و بقیه آنها غیر منطقی است

کلیات جدیدا :-

مبحث اطلاق

کلیات را در منطق جدید (توالی اطلاق) یا (تسلسل معانی) **Connotation** میگویند

(میلون) – اینقسم تعریف میکند که (کلیات عبارت است از چندین مفهوم ذهنی که بر یك سلسله تصورات مرتب اطلاق میشود) :-

ماده :(حیوان) و نبات و معدن
حیوان)(انسان) و میمون و شتر و سایر حیوانات
انسان)(پرویز) و خرد ادوارد شیر و غیره

کلیات را تماماً [انواع مسلسل] مینامند و قاعده آنرا (قانون تسلسل)[*] میگویند و همه را یك سلسله اعیان و صفات میشمارند (که مرکب از جنس و نوع و فصل و عرض است مراجعه به صفحه ۱۱٤)

---

[*] تسلسل در فلسفه نیز شامل بر عللی میشود که بی پایان باشد مثل اینکه بگوئیم علت باران ابر و علت ابر بخار و علت بخار آب و علت آب زمین و علت زمین آفتاب و علت آفتاب نور – همین قسم علل غیر متناهی ایراد شود و اگر باز گشته به معلول اسبق نماید آنرا [دور] نامند مثل اینکه بگوئیم علت باران ابر و علت ابر بخار و علت بخار آب و علت آب ابر است» بنا بقاعده ژیولوژی» در فلسفه قدیم دور و تسلسل را باطل میدانند

قانون تسلسل

انواع مسلسل – اصول پیاپی یا (دستهٔ) میبایستی تماماً مساوی *(نوع اعلی)* (جنس الاجناس : مراجعه بصفحه ۱۲۰) باشد مثلا:

وجود – *(بود)*
حقیقت – [گوهر]
اثر
قوه
ماده
جسم
حیوان
انسان
پرویز — اینها همه از حقیقت که *(نوع عالی)* است تا پرویز مساوی [نوع اعلی] یا *(موضوع اول)* هستند که عبارت است از وجود *(بود)*

و همینقسم از نوع اعلی پائین «مثلا نوع دویم» — از نوع سیم تا آخر همه مساوی نوع دویم هستند «قو» — «ماده» «حیوان» «انسان» «پرویز» همه مساوی «اثر» هستند و همینطور تا آخر – اما بدیهی است از نوع سافل [پروز] بالا اینطور نیست مثلا بطور معکوس نمی توان گفت پرویز شامل انسان یا انسان شامل حیوان – یا حیوان شامل جسم – یا جسم شامل ماده – یا مایه شامل قوه – یا قوه شامل – اثر یا اثر شامل حقیقت یا حقیقت شامل وجود میشود زیرا وجود دارای دو نوع است که یکی حقیقت [جوهر] و دیگری عرض است و حقیقت شامل اثر میشود و شامل نفس و عقل نیز میگردد و همینطور تا آخر [رجوع به کتاب دوم طبایع صفحه ۱۰۳ و کتاب سیم (علم عقل) مبحث کلی]

– پس – (انواع مسلسل) را به اعتبار وجود – (موجودات) میگویند و احیاناً باعتبار توالی بالانحصار کلیات (بنام مقولات دهگانه) (اصول یا (رؤس) یا دستهٔ یا مسلسل نامند **Categorjes**

(رجوع به مبحث بعد: اطول — یا مقولات) — چنانچه بر عکس ابن سینا در «نجات» مقولات را «اجناس» نامیده است - و نوع عالی را غالباً موضوع دوم - و احیاناً (جوهر) و (اصل) میگویند «کانه کوریاس: مبحث اجناس ده‌کانه است که بعد ذکر میشود»

در تعریف اصل و نوع اعلی — بایستی گفت که یك نوع امر ذهنی است زیرا حس در آن ذیمدخل نیست.

**********	.....اصل	بجای	(جوهر)
********	..... اثر	«	(جنساً جنس)
******	..... قوه	«	(جنس متوسط)
*****	..... ماده	«	(جنس متوسط)
****	..... جسم	«	(جنس متوسط)
***	..... حیوان	«	(جنس آخر)
**	..... انسان	«	(نوع)
*	..... پرویز	«	(جزئی)

اعیان و صفات

«ستورت میل» میگوید - : (مفهومات دارای یك معنی اساسی و یك معنی غیر اساسی است:

معنی اساسی عبارت است از ذات و عین اشیاء و معنی غیر اساسی عبارت است از صفات)

- مقصود (مل) این است که جنس و نوع را با فصل و عرض تفکیك نماید و معلوم است که جنس و نوع ذات و عین اشیاء هستند ولی فصل و عرض (چه عرض عام و عرض خاص مراجعه به صفحه ۱۱۸ الخ) عین اشیاء نیستند بلکه آنها صفات (ذات و اصل) خواهند بود و از اینجا کلیات منقسم به دو قسمت میشود

(۱) ذاتیات

[۲] صفات

- ذاتیات عبارتند از جنس و نوع - و - صفات عبارتند از فصل و عرض عام و لازم

دلالت اعیان بر صفات

«دلالت ضمنی - دلالت لازمی»

منطق جدید (دلالت ضمنی و التزام را) [مراجعه به صفحه ۱۱۶] یکی شمرده و هر دو را به (جزء) تعبیر کرده است مثلاً حیوان وقتی که شامل میشود بر ماهیت و تمام صفات عبارت است از معنی تمام [تطابق] و اگر دلالت کند بر عقل یا عمل آنرا [دلالت جزء] مینامند (تضمن)

دلالت الفاظ

ستورت میل: میگوید [هر لفظی شامل میشود (یعنی دلالت میکند) بر نوع] مقصود (میل) این است که الفاظ بطور اطلاق و کلی بر اشیاء وارد میشود منتها این که پس از اطلاق جزئیات از آن فهمیده خواهد شد — مثلاً وقتی میگوئیم: پرویز - اولا این لفظ شامل انسان میشود بعد شخص در نظر میآید «اول کلی و بعد جزئی»

بنا بر این لفظ جزئی حقیقی (علم خاص) اساساً وجود ندارد و هر لفظی چه مفرد و چه جمع (مراجعه به صفحه

۱۱٤) شامل ـ یك عده زیادی میشود و پس از آن ممکن است بیکي از آن افراد بیشتر شامل گردد

[غزالی] در (معیار) میگوید : جزئي را از کلی میتوان شناخت چنانچه میگوئیم زید — انسان یا حیوان یاجسم است و همین است اصل بیان (ستورت میل)

تعریف

تعریف هر چیزي عبارت است از « تحلیل » آن :ـ زیرا وقتیکه یك کلی را ما تعریف میکنیم در واقع جنس و فصل آنرا علیحده « منفك و منحل از یکدیگر » نشان میدهیم

پس تعریف عبارت است از تحلیل ذوات یا معانی
[بشر حیوانی است عاقل]

حیوان و عاقل دو جزء بشر هستند که از یکدیگر جدا شده اند و در واقع بشر منحل شد است به دو قسمت یکي حیوان. دیگري عاقل

ـ تعریف بر سه قسم است « ۱ » تعریف وصفي
« ۲ » تعریف حقیقي
« ۳ » تعریف طبیعي

« ۱ » توصیف

ـ تعریف وصفي ـ « توصیف » (*) عبارت است از اینکه یك ذاتی را به یک یا چندین لفظ معنی نمائیم ـ

وصف بر : « تعریف ناقص و رسم تام و رسم ناقص و تعریف به ضدو تعریف بمرادف و تعریف مشابه » شامل میشود (مراجعه به صفحه [۱۲٦ و ۱۲۷]

« ۲ » تعریف حقیقی

ـ تعریف ـ حقیقی عبارت است از اینکه یك ذاتی را با

[*] به تعریف وصفي در فلسفه فقط [توصیف] اطلاق میشود

تمام معانی و صفات توصیف نمایند (از جنس و فصل و بحث در جنس و فصل آن)

تعریف تام [مراجعه به صفحه ۱۲٦] ممکن است در تحت این قانون (تعریف حقیقی) برقرار شود ـ بشرط اینکه با تحقیق تام و امعان نظر و دقت کامل « مطابق قانون عقل » تعریف ایراد گردد. و کلای پارلمان بایستی کاملا بر این قسم تعریف آشنا باشند تا بتوانند قانون وضع کنند و بهمین جهت است در ممالکي که وکلای آنها جاهل هستند قوانین آنها ناقص یا نا مربوط است] در تعریف حقیقی بایستي مواظب بود که در جنس و فصل و لازم آن اشتباهاتي وارد نشود (رجوع به مبحث شناسائی و شناسانیدن در کتاب سیم: علم عقل »

تعریف طبیعي

تعریف طبیعی در منطق جدید بهترین اقسام تعریف محسوب مي شود و آن این است که حس در آن دخیل باشد مثلا مي خواهیم از (کره) تعریف کنیم شکل کره را رسم می نمائیم — در این وقت از هر تعریفي بی نیاز خواهیم بود ز.را مقصود از تعریف آن است که افرادی که در تحت یك قانون است با هر شکل و هر وصفی (بواسطه تعریف) شناخته شوند و هیچ قسمی از اقسام تعریف براي گرفتن این نتیجه بهتر از تعریف طبیعي نیست زیرا شکل کره را که ما دیدیم در همه جا هر قسم کره و با هر وصفي که باشد آنرا خواهیم شناخت

تقسیم

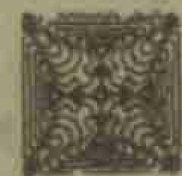
تقسیم عبارت است از اینکه اجزاء ترکیبی یك کلي را از هم جدا و منفك نمائیم مثلا می گوئیم [منطق منقسم بر پنج مبحث است (١) قضیه (٢) قیاس (٣) کلیات (٤) اجناس (٥) مواد]

البته اگر یکی از اجزاء یك کلي (همچون قیاس در منطق مثلا) ذکر نشود تقسیم ما ناقص خواهد بود و از روي این نظریه تقسیم برسه قسم است [١] تقسیم کامل [٢] تقسیم ناقص [٣] تقسیم باطل

تقسیم کامل آن است که تمام اجزاء یك کلي ذکر شود

تقسیم ناقص آن است که یك یا چندین جزء آن ذکر شود

تقسیم باطل آن است که جزئیات یکی از اجزاء ذکر شده آن نیز ایراد گردد مثلا مي گوئیم (انسان مرکب است از ماده و قوه و الکتریك و حرارت و خون) – این تقسیم باطل است زیرا (الکتریك و حرارت) از اجزاء همان قوه ایست که ذکر شده و (خون) نیز از اجزاء همان ماده ایست که بیان گردیده است



اصول

که ازرا ارسطو کاته کوریاس « * » نامیده است

اصول یامقولات ارسطو « مقولات ده کانه » عبارت است از ده چیز که تمام موجودات عالم « از موجود ممکن » (٢) از آن ده چیز خارج نیست و آنها عبارت انداز :—

(١) جوهر [٢] چگونگی (٣) اندازه [٤] وقت [٥] جا [٦] وضع « ٧ » ملك « ٨ » اضافه « ٩ » فعل « ١٠ » قبول

— میتوان مقولات را منقسم به دو قسمت نمود (١) جوهر (٢) عرض

و اقسام عرض عبارت است از « ١ » چگونگی « کیفیت » « ٢ » اندازه « کمیت » « ٣ » زمان (وقت کی ؟) ٤ مکان (محل کجا ؟) ٥ هیئت (وضع) ٦ اویژگی و اختصاص (ملك) ٧ نسبت (اضافه) ٨ کار (فعل) ٩ قبول (انفعال)

(مقولات مهم ترین قسمتهای فلسفه ارسطو است که ما باآراء جدید و باشکل تازه‌تری ایراد می‌نمائیم) ابن سینا این اصول را (اجناس) نامیده است

(١) جوهر

جوهر [گوهر] [ماهیت وحقیقت] عبارت است از حقیقت اشیاء چنانچه

(*) کاته کوریاس : اجناس — یا اصول ده‌کانه

(٢) موجودات در فلسفه ٣ قسم است (١) موجود واجب ٢ موجود ممکن ٣ موجود ممتنع :

موجود واجب آن است که وجود آن ضروری باشد [خدا] موجود ممکن ان است که وجود آن ضروری نباشد (مخلوقات) — موجود ممتنع آن است که وجود آن محال باشد مثل شریك براي خدا

{ ژون لك [jomlocke] میگوید : . جوهر حقیقت حوادث است ﴿ حقیقت وگوهر - رجوع شود بکتاب سیم این دوره : علم عقل)

— ارسطو جوهر را بر دو قسم نموده (۱) جوهر بسیط (۲) جوهر مرکب

[۱] جوهر بسیط

جوهر ساده یا بسیط یا (مجرد) یا (مفارق) به اعتقاد ارسطو عبارت است از یك ذاتی که موجد جمیع حرکات جسم باشد : « عقل » یا [روح] یا [نفس] (رجوع به قسمت دویم علم روح) وقسمت سیم این دوره علم عقل (☆)

فرفوریوس — قائل است که جوهر بسیط عبارت است از قوه

انبار گلیس — میگوید جوهر آن است که صورت وهیولی « هیئت و ماده » ندارد این تعریف به ضد است [رجوع بقسمت کلیات منطق] « تعریف »

« ۲ » جوهر مرکب

جوهر مرکب به اعتقاد [ارسطو] عبارت است از یك ذاتی که دارای دو چیز باشد [۱] ماده [۲] صورت وبعقیده متأخرین « قوه » وآن عبارت است از « جسم »

پس جوهر بر دو قسم است (۱) روح (۲) جسم « قوه ـ ماده »

— جوهر را ارسطو در کلیات خود جنس اجناس

« ☆ » روح احیانا تعبیر به نفس وعقل میشود و هرسه بعقیده بعضی از فلاسفه اروپا یکی است — اما در فلسفه قدیم روح و نفس جوهری است که با لذات مفارق از جسم باشند و عقل جوهری است که بذات و فعل مفارق باشد (رجوع بکتاب سیم : علم عقل)

« جنس اجناس » نامیده است زیرا مافوق آن در تسلسل کلیات جنسی معین نکرده در صورتیکه وجود را میتوان ما فوق آن قرار داد چنانچه ﴿ ابن سینا ﴾ و متأخرین معین نموده اند

(۲) عرض

عرض — عبارت است از چیزی که بر ذات وگوهر قائم ومتکی باشد و اگر زائل شود حقیقت از میان نمی رود ، مثل سفیدی که اگر فرضاً از گچ زائل شود حقیقت گچ از میان نخواهد رفت

﴿ فریدریك هیجل آلمانی ﴾ — میگوید عرض آن است که بر جوهر حادث شود

— ارسطو - عرض را منقسم به (۹) قسم نموده (چگونگی ، اندازه ، زمان ، مکان ، هیئت ، آویزگی ، پیوستگی ، کار ، قبول) که فلاسفه ایران [ابن سینا وفارابی] آن‌ها را تعبیر به (کم؟ کیف کي ؟ کجا ؟ وضع ، ملك . اضافه فعل ، انفعال) نموده اند

﴿ غزالي ﴾ میگوید : عرض دو قسم است « ۱ » عرضی که در تصور آن احتیاجي به تصور چیز دیگری نباشد : مثل چگونگی و اندازه « ۲ » عرضي که در تصور آن بتصور چیزي دیگر احتیاج باشد مثل : عرض زماني و مکانی واضافه و وضع و ملك وفعل و انفعال

چگونگي ؟

قسم اول از (عرض) (☆)

چگونگی (کیفیت) یا [عرض کیفی] — عبارت است از عرضی

(☆) عرض : ان است که بر جسم قائم باشد و حقیقت واصل نیست یعني اگر زائل و نابود شود حقیقت متلاشی و نابود نخواهد گردید { رجوع به کتاب سیم این دوره : علم عقل و قوا }

که معنای حالت وهیئت یا شکل و (چه طور بودن) جسم را بیان نماید

شیرینی — قند
گرمی — چاي
سردي — برف
سیاهی — زنگی

وچهارگوش بودن - جسم مربع - . اینها همه چگونگی (عرض کیفي) است که بر جسم (که عبارت است از قند، چای، برف، زنگی، جسم مربع) است عارض شده است

اندازه؟

قسم (۲) از [عرض]

اندازه (مقدار) - (کمیت) یا (عرض کمي) که آنرا (کم؟) نامیده اند عبارت است از عرضی که مفهوم آن بلندی، کوتاهي، پهنی باریکی و وزن و حجم و مساحت (چقدر بودن) جسم را بیان کند،

درازي — دریا
باریکی — سیم
سنگیني — آهن و جیوه
سبکی — اب

و اندازه فرسخهای - یك بیابان: - اینها همه (عرض مقداری) است که بر جسم (که عبارت است - از - ، سیم، آهن، جیوه، آ ب، بیابان) عارض شده است

زمان؟

قسم [۳] از ﴿عرض﴾

زمان یا [وقت] که آنرا تعبیر به (کی؟) نموده اند

عبارت است از آناتی که در آن ماده وجود دارد و حدود آن عبارت است از: (آن، ثالثه، ثانیه، دقیقه، ساعت، روز، روز وشب، هفته، ماه، سال، قرن، دهر - وهمیشه (- آن یك جزء از ۳ جزء ثالثه است و ثالثه یك جزء از (۳۶۰۰) جزء دقیقه میباشد - قرن صد سال است و دهر هزار سال است وهمیشه: زمان بي پایان

﴿غزالی﴾ میگوید: عرض زماني [کجا؟] نسبت جوهر است بزمان

وقت و زمان عرضي است که (کي؟بودن) جسم را تعبیر نماید:

سال هجرت — حضرت محمد
وقت میلاد — عیسي
موقع پیدایش — حضرت زردشت

اینها همه (عرض زماني) است که بر جسم « محمد و عیسی و زردشت» عارض گردیده است

مکان؟

قسم چهارم از (عرض)

مکان یا (محل یا حیز) که آنرا تعبیر به (کجا؟) نموده اند عبارت است از محلی که ماده در آن واقع است -

ارسطو - میگوید: مکان سطح درونی جسمي است که سطح بیرونی جسمی دیگر را تماس نماید -

﴿افلاتون﴾ میگوید - مکان - بعدي است کشیده و بدون ماده وصورت که جسم در آن نفوذ مي نماید

﴿ابن سینا﴾ — میگوید فضائی است موهوم مشغول بجسم

فیلسوف ایرانی نصیر الدین طوسی و — فلاسفه اروپا — اینطور تعریف کرده اند که مکان محلی است که ماده آنرا اشغال کرده است

بهر حال مکان عرضي است که [کجا بودن] ماده را تعبیر مینماید

زمین -- ایران

قطعه — آسیا

مملکت اردشیر

اینها همه عرض مکانی است که بر ایران — آسیا — اردشیر عارض گردیده است

هیئت

قسم پنجم از (عرض)

هیئت یا (وضع) عرضي است که وضعیت و ترتیب جسم را بیان نماید : (جهات : - جلو . پس . پیش . راست . چپ . بالا . پائین . جنوب . شمال ، وغیره از این قسمت است)

تکیه دادن — خسرو

ایستادن - محمود

نشستن - پرویز

اینها همه عرض هیئي است که بر جسم (خسرو ، محمود - پرویز) عارض گردیده است

«غزالي» -- در مقاصد الفلاسفه میگوید : وضع : نسبت پاره از اجزاء جنس است به بعضی دیگر

آویزگی

قسم ششم از [عرض]

آویزگی یا اختصاص یا (ملك) عرضي است که صاحب بودن ماده را

تعبیر نماید وبعبارة اخري [براي او بودن] جسم را بیان کند ، بشرط احاطه : بعقیده بعضی چنانچه «غزالي» در تعریف ملك مینویسد : بودن جسمي محیط بر جسمی دیگر عبارتست ازجده یا ملك

خانه مخصوص — خسرو

زمین متعلق به کورش

دکان - ملك محمود

اینها همه عرض ملکی است که بر جسم (خسرو و کورش و محمود — خانه — زمین - دکان) عارض شده است دراینحال خانه را منسوب یا محل گویند و خسرو را منسوب الیه یا «حد» نامند و این نسبت را (رکن) گویند

پیوستگي

قسم هفتم از [عرض]

پیوستگي یا نسبت یا (اضافه) عرضي است که تعلق و ربط میان ماده (چیزی را بچیزي دیگر) بیان کند

محمود — شیرازی

عبدالله مقفع ایراني

نوکر اردشیر خان

ربط اینها همه عرض اضافی است که بر جسم « محمود ، عبدالله - نوکر و شیراز و ایران و اردشیرخان » عارض شده است

کار :

قسم هشتم از [عرض]

کار یا (فعل) عرضی است که بجا آوردن ماده را تعبیر نماید:

خواندن — محمود
آمدن — حسن
پرویز رفت ، می رود — خواهد رفت

این اعمال — عرض کاری است که بر جسم (محمود، حسن، پرویز، عارض میشود

قبول

قسم نهم از [عرض]

قبول یا « انفعال » عرضی است که گرفتن کار و قبول آنرا تعبیر کند : شکستن — شیشه : [شکسته شدن]

آزاد شدن — محبوس
مغموم گردیدن انسان

قبول آزادی وغم و شکستن عرض انفعالی است که برجسم (شیشه ، محبوس انسان) عارض میگردد —

آراء جدید

جوهر و عرض

— فلاسفه اروپا معتقدند که تمام موجودات ممکن (حسی) مرکب اند از دو چیز «۱» ماده «۲» قوه — بعضی دیگر می گویند کائنات همه از سه چیز خارج نیست «۱» ماده «جسم» «۲» قوه و روح (نفس - عقل - قوای عاقله ، قوای طبیعی ، الکتریك ، حرارت ، نور) (۳) اثر — که هریك از آنها با هم رابطه کلی دارند

— بعضی دیگر معتقدند که موجودات کلیه مرکب اند از اثر :— که مبدء انها اثیر بوده و مرجع آن (در انحلال) باز اثیر خواهد بود

— و بعضی برای موجودات (۷) چیز قائل شده اند :

(۱) ماده [هیولی . جسم (۲) قوه و روح [عقل .. نفس و سایر قوا] — (۳) زندگی و وجود (٤) اثر —(٥) زمان «٦» مکان ۷ اعراض —) و بر تمام این ها [جوهر و عرض] طلاق شده است و همه را کلیات یا رؤس یا اصول Categories نامند و مبحث آنرا قانون تسلسل گویند رجوع به صفحه ۱۳۰ و بعضی آنها را محمولات و بعضی موضوعات نامیده اند

(۱) — ماده عبارت است از هر چیزی که بیکی از حواس درك میشود مثل اجسام — وستارگان و معادن و مایعات و هوا « اجسام : قسم دویم جوهر « جوهر مرکب » است

(۲) — قوه عبارت است از هر چیزی که عامل در ماده است یعنی موجب حیات و عمل و فعل و قبول و حرکت ماده می شود مثل «حرارت، الکتریك، نور»: قسم اول جوهر (جوهر بسیط) که عبارت از نفس و عقل است و در تحت قوه محسوب میشود]

(۳) زندگی — عبارت است از بودن و وجود ماده و قوه باشکال وانواع وتبدیل یکی بدیگری وانحلال ماده به قوه وانحلال قوه به اثیر —

[۴] اثیر — ماوراء ماده و قوه — ولطیف تر از آنها چیزی است موسوم به اثیر که به موجودات احاطه کرده است

«۵» زمان مراجعه به صفحه ۱۳۹.
(٦) (مکان » »)

« ۷ » اعراض — عبارت است از سایر عوارض که غیر از زمان و مکان و حیات بر جسم عارض میگردد چنانچه قبلا ایراد گردیده است و بعضی بر مقولات گذشته علت و معلول را زیاد کرده اند رجوع بکتاب سیم علم عقل

